

انتقاد

گفتگو

دوره سوم

امردادماه و شهریورماه ۱۳۴۴
(ضمیمه کتاب شریفجان ، شریفجان)

هنر برای هنر یا هنر برای اجتماع ؟
مالاپارته

و در باره :

اگزستانسیالیسم ایرانی
السیره الفلسفیه
مکتبهای سیاسی
خسته از بیرنگی تکرار

تاریخ عرب ، اصول علوم سیاسی ، مسائل اجتماعی شهر تهران ، علم سیمبرنتیک ، خاطرات و خطرات ، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی ، کندوکاو در مسائل تربیتی ایران ، شباویز ، روز اول قبر ، نضدای و قصدای ، آخرین همسفر ، سرود سراب ، لوکوربوزیه ، خاک ، طرح‌ها و کلاچ‌ها ، کولاک ، سمک عیار ، افسانه‌های آذربایجان ، منشأ و تکامل حیات ، تعطیلات وحشت‌زا ، فن آموختن ، مبدا نژادهای انسان ، صبح آوریل ، نقاشی فرانسه ، نقاشی ایتالیا ، مقاله معماری ، قیمت.

بها ۵ ریال

انتقاد

کتاب

۲

دوره سوم

امردادماه و شهریورماه ۱۳۴۴
(ضمیمه کتاب شریفجان، شریفجان)

هنر برای هنر یا هنر برای اجتماع؟
مالپارته

دو باره:

انگزیستانسیالیسم ایرانی
السیره الفلسفیه
مکتبهای سیاسی
خسته از بیرنگی تکرار

تاریخ عرب، اصول علوم سیاسی، مسائل اجتماعی شهر تهران، علم سیمبرنتیک، خاطرات و خطرات، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، کندوکاو در مسائل تربیتی ایران، شباویز، روز اول قبر، غمدای و قصدای، آخرین همسفر، سرود سراب، لوکوربوزیه، خاک، طرحها و کلاچها، کولاک، سمک عیار، افسانه های آذربایجان، منشأ و تکامل حیات، تعلیلات وحشتزا، فن آموختن، مبداء نژادهای انسان، صبح آوریل، نقاشی فرانسه، نقاشی ایتالیا، مقاله معماری، قیمت.

بها ۵ ریال

شباويز

محمود کيانوش

۳۸ صفحه - ۵۰ ريال

شعر مفصلي است از کيانوش که تميز چاپ شده است. کيانوش قبلا سه دفتر شعر ديگر هم منتشر کرده است.

روز اول قبر

صادق چوبک

۲۳۸ صفحه - ۱۷۰ ريال

شامل نه داستان و يك نمايشنامه است ويكي از داستانها به دوشيوه نوشته شده است. در شماره آينده مقاله‌اي درباره اين کتاب خواهيم داشت.

غصه‌اي و قصه‌اي

محمود کيانوش

۱۶۸ صفحه - ۲۵ ريال

چند داستان پيوسته است که زمينه اصلي همه را « دوران کودکی » تشکيل داده است.

آخرين همسفر

دفتر شعر

فريدون ايل بيگي

۱۰۴ صفحه - ۴۰ ريال

منتخب اشعار است که فريدون ايل-بيگي در فاصله سالهاي ۳۵-۴۳ سروده است.

سرود سراب

از: امير گل آرا

۸۸ صفحه - ۳۰ ريال

کاريست در زمينه کارهاي قبلي نويسنده. کتاب چندين رنگ طبع شده است.

لو کور بوزيه

گفتگو با دانشجويان معماري

ترجمه نسرین فقيه - م. جودت

۵۶ صفحه - ۳۰ ريال

اين کتاب همراه نوشته‌اي است از بن. رجز درباره‌ي لو کور بوزيه معمار و هنرمند معروف جهان.

خاک

م-ع. سپانلو

۸۰ صفحه - ۵ تومان

منظومه‌ايست در ۸۰ صفحه و ۲۳ بند. از سپانلو قبلا دفتر شعر ديگري بنام « آه... بيابان » چاپ شده است.

طرح‌ها و کلاغ‌ها

محمود طياري

۱۱۰ صفحه - ۴۰ ريال

« طرح‌ها و کلاغ‌ها » دومين مجموعه‌اي است که طياري منتشر کرده. کتاب اولوي « خانه فلزي » نام داشته و در پائيز ۴۱ چاپ شده است.

کولاک

يدالله مفتون اميني

۲۳۰ صفحه - ۷۰ ريال

کولاک دومين دفتر شعر مفتون است. مجموعه اول شعرهاي وي با عنوان « درياچه » چندين سال پيش منتشر شده است. دفتر حاضر به سه بخش تقسيم شده: بخش اول « بياد خاک » عنوان گرفته، شامل اشعاري است که شاعر درباره مسقط الرأس خود سروده. بخش دوم بيشتر غزليات است و « بياد آتش » نام دارد. بخش سوم شعرهاي تازه مفتون است و زير عنوان بياد باد.

سماک عيار

تأليف: فرامرزين خداداد عبدالله الكاتب

با مقدمه و تصحيح پرويز خانلري

جلد دوم - ۳

۳۲۸ صفحه - ۸۰ ريال

مجلدي که منتشر شده، قسمت اول از مجلد دوم نسخه خطي است...

افسانه‌هاي آذربايجان

جمع آوري و ترجمه بهرنگي و دهقاني

۱۴۴ صفحه - ۳۰ ريال

مجموعه ۲۱ افسانه آذربايجاني است که مؤلفين بعد از جمع آوري بزبان فارسي برگردانده منتشر کرده‌اند.

هنر برای هنر

یا

هنر برای اجتماع؟

۳

گفتیم که :

«هیچ اثر هنری نمیتواند از يك «محتوی ایده‌ئولوژیک» یکسر خالی باشد.» این سخن شاید ، گروهی از هنرمندان و هنردوستان را - که صادقانه به هنر عشق میورزند - خوش نیاید. اینان حق دارند، زیرا میدانند که دردوران‌های گوناگون و مخصوصاً ، در عصر ما - مدافعان و مبلغان بسیار ایده‌ئولوژیهای نیک و بد ، کوشیده‌اند که هنر و هنرمند را بخدمت خویش وادارند . و هم از اینجا است که نظریه «هنر برای هنر» یا «هنر مطلق» پدید آمده است . اکنون ببینیم که : « آیا هنر مطلق ، اصلاً میتواند وجود داشته باشد ؟ »

بدین پرسش ، نخست از نظر «زیبائی» بنکریم : میدانیم که از پیکره «ونوس میلو» ، هماره ، چون يك اثر هنری جاودان و مطلق نام برده‌اند. «ونوس میلو» ، حتی در دوران ما ، با همان دستهای شکسته خویش ، میلیونها انسان با فراست را بتحسین خویش و آفریدگار خویش وامیدارد . لیکن آشکار است که این اثر هنری «مطلق» ، فی‌المثل برای افراد یکی از قبائل دورافتاده آفریقا ، چندان هم جذبه‌ای ندارد . زیرا آنان ، برای خود ، يك ایده‌آل زیبایی دیگر دارند ، و در وجود زشت‌ترین زنان خویش ، زیبایی‌هایی را می‌بینند که در وجود «ونوس» نمی‌یابند. در حقیقت ، پیکره «ونوس» ، تنها برای گروهی از افراد نژاد سفیدپوست ، مظهر کمال زیبایی زن است . «ایده‌آل زیبایی» که روزگاری بر اندیشه و هنر يك دوران ، يك جامعه ، یا يك طبقه خاص حکم میراند ، چگونه بوجود می‌آید ؟ بنظر ما ، ریشه ایده‌آل زیبایی يك جامعه ، يك دوران خاص ، یا يك طبقه را ، از سوئی میباید در آنگونه شرائط بیولوژیک که نسل‌های گوناگون آدمی را رشد و نمو داده‌اند ، جستجو کرد . این شرائط بیولوژیک ، نسل‌های گوناگون را مهرهای مختلف برجبین زده‌اند ، و از جمله خصوصیات ویژه نژادها را پدید آورده‌اند . و از سوئی دیگر ، ریشه‌های «ایده‌آل زیبایی» يك جامعه ، يك دوران ، یا يك طبقه خاص را میباید در آن شرائط تاریخی جستجو کرد که سبب پیدایش آن جامعه یا دوران یا طبقه گردیده است . و اگر این نظر را بپذیریم و نیز بپذیریم که آدمیان ، نژادهای

گوناگون دارند، و جوامع در شرایط زمانی و مکانی مختلف تولد یافته‌اند، و نیز هر دورانی از تاریخ زندگی جوامع مختلف، شرائط و عوامل زمانی و مکانی گوناگون داشته است، بدین نتیجه میرسیم که: «ایده آل زیبایی» در دورانها و در جوامع و در میان طبقات مختلف هرگز يك «محتوی مطلق» ندارد و همیشه مشروط و مقید است. هر هنرمندی میتواند ادعا کند که گویا به تحسین «زیبائی مطلق» برخاسته است، لیکن او نمیتواند عوامل بیولوژیک، تاریخی و اجتماعی را که سبب شده است چهره‌ای از هزاران چهره زیبایی در نظر او، «زیبائی مطلق» جلوه گر شود، انکار کند. و همه کسانی که چنین ادعائی داشته‌اند، کم و بیش آگاهانه، این عوامل را نادیده گرفته‌اند. و این سخن، درباره نویسندگان مکتب رمانتیسیم فرانسه نیز، صادق است. گفتیم که «تئوفیل - گوتیه» تنها بدین سبب آنها را به قالب و فرم اثر هنری توجه داشت که با مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه معاصر خویش، یکسره بیگانه بود. این بی‌اعتنائی و کناره‌گیری از مسائل سیاسی و اجتماعی، از یک نظر، بر ارزش آثار او میافزود، زیرا این آثار را از ابتذال، کوتاه‌فکری و محافظه‌کاری بورژوازی مصون میداشت. و از نظر دیگر، همین بی‌اعتنائی و کناره‌گیری از مسائل سیاسی و اجتماعی، از ارزش آثار «تئوفیل - گوتیه» میکاست، زیرا او را از درک و دریافت اندیشه‌های نو و مترقی زمان خود، باز میداشت. فی‌المثل، او اندیشه‌های گرانبهای «سن - سیمون» را بتمسخر میگرفت، و خود مبتلای همان کوتاه‌فکری بورژوا ما بانه میگردد که عمری بصداقت با آن جنگیده بود. نویسندگان مکتب رمانتیسیم میخواستند اخلاق جامعه را دگرگون سازند، بی‌آنکه این دگرگونی شامل حال اساس ساختمان و نظام جامعه نیز بشود. عصیان نویسندگان رمانتیک علیه بورژوازی، بهیچوجه ثمرات «عملی» نداشت. و از اینجاست که قهرمانان رمانتیک، چهره‌ای تصنعی، قراردادی و غیرحقیقی برخوردارند، و همین امر، مایه سقوط مکتب رمانتیسیم شد. زیرا خصوصیات قراردادی و غیرحقیقی قهرمانان، به ارزش و شایستگی هیچ اثر هنری نمیافزاید.

نخستین رئالیست‌های فرانسه، کوشیدند که از این اشتباه و خطای بزرگ رمانتیک‌ها برکنار بمانند. فی‌المثل در آثار «فلو بر» (مگر در «سالامبو» و داستانهای کوتاه‌اش) از این خصوصیات تصنعی و غیرحقیقی قهرمانان اثری نیست. نخستین رئالیست‌های فرانسه، در آثار خویش قهرمانان خیالی و موهوم را بچنگ بورژواها نفرستادند، بلکه خود بورژوا را موضوع آفرینش هنری خویش قرار دادند. فلو بر خود را موظف میساخت که در مقابل محیط جامعه خویش همانقدر ابژکتیف باشد که يك طبیعی‌دان در برابر طبیعت. لیکن، هم‌او که در آفرینش هنری، آنها را ابژکتیف بود، بدان هنگام که با جریانات و جنبش‌های اجتماعی عصر خویش برخورد می‌کند، و درباره آنها داوری مینماید، سخت «سوپرکتیف» مانده است. فلو بر، بهنگام قضاوت درباره کسانی که اندیشه تغییر نظام جامعه بورژوازی را پیش می‌کشیدند، در صف تنگ نظرترین ایده‌ئولوگهای بورژوازی قرار میگرفت، و چنین رفتاری،

صفت مشترک همه نویسندگان و هنرمندان هم‌عصر او است که مدافع نظریه «هنر برای هنر» بودند. «بودلر» نیز که زمانی روزنامه‌های انقلابی برآه انداخته بود، بعد از آنکه ضداقلاب پیروز شد، مینوشت: «نزد ملتی که از طبقه‌اشراف محروم باشد، آئین زیبایی، به تباهی می‌گراید، پست می‌شود، و نابود می‌گردد»، و هم‌او، درجائی دیگر مینوشت: «تنها سه تن سزاوار اکرام و احترامند: کشیش، سرباز و شاعر». باری، نخستین رئالیست‌های فرانسه نیز که چون رمانتیک‌ها، از جامعه بورژوازی و از تنگ‌نظری و سفلکی بورژواها، سخت بیزار بودند، با آنکه جامعه معاصر خویش و زندگی بورژواها را با دقتی ریاضی مورد مطالعه قرار میدادند، نسبت بدین جامعه، علاقه و محبتی نداشتند، و عجیبی نیست اگر این عدم علاقه و «نفاق و اختلاف‌علاج ناپذیر» با جامعه، کارشان را بجائی کشانید که سرانجام یکسره از جامعه معاصر خویش، روی گردانیدند، و نسبت بدان بی‌اعتنا گشتند.

مکتب «**ناتورالیسم**» نیز که نخستین رئالیست‌های فرانسه، نخستین خشت‌های آنرا بر پایه نهاده بودند، بهمین فرجام ناخوشایند گرفتار آمد. برخی از نویسندگان مکتب ناتورالیسم، حتی درباره «ویروس‌های عشق!» و بیماریهای آمیزشی، رمانها نوشتند با دقتی تحسین‌انگیز و فراستی غیر قابل انکار. لیکن، همین هوشمندان تیزبین، در مقابل همه جریانات و جنبش‌های اجتماعی معاصر خویش، بی‌توجه ماندند، و این امر، البته میدان دید آنان را تنگتر کرد، و آثارشان را از عظمت و ارزشی که میتوانند داشته باشند، بی‌بهره ساخت.

ممکن است خواننده هوشیار از ما بپرسد: «چرا توجه به جنبش‌ها و جریانات اجتماعی را با چنین اصراری، معیار داوری خویش درباره هنر و هنرمند قرار داده‌اید؟». پرسشی بجا و هوشیارانه است و پاسخ ما چنین است:

«در جامعه‌ای که ناگزیر بطبقات گوناگون تقسیم شده است، اگر هنرمند حساس، در مقابل جریانات و جنبش‌های اجتماعی بی‌اعتنا بماند، اغلب اوقات، کارش بدانجا میانجامد که بتنهائی مطلق گرفتار می‌آید، و هر گونه پیوندی را میان خود و جامعه خویش میبرد و بی‌تکیه گاه میماند. نویسندۀ این‌سطور را می‌بخشید اگر یکبار دیگر، ناگزیر از رمانتیک‌ها و سرنوشت آنان سخن می‌گویید:

براستی اساس فاجعه زندگی رمانتیک‌ها چه بود؟ آنان - چنانکه گفتیم - با جامعه معاصر خویش، اختلاف و نفاقی علاج ناپذیر داشتند، زیرا از یکسو، ابتدال و پستی و سفلکی بورژوازی، بطبع آنان خوش نمی‌آمد، و این خود فراست و آگاهی آنان را می‌رساند. و از سویی دیگر، در جستجوی نیروهای نو و مترقی جامعه معاصر خویش نبودند. و عبارت دیگر، بر سر راه خویش مردمانی که شایسته مهر و محبت باشند نمی‌دیدند. و هنرمندی که آدمیان - و یا دست کم گروهی از آدمیان را - دوست نداشته باشد، پس برای که مینویسد؟ لاجرم برای خویشتن! و با اصطلاح برای «دل خویش»! اما انسانی که از همگنان خویش بریده باشد، از چه چیز «خویشتن» و از کدام احساسهای «دل خویش» میتواند سخن براند؟ لاجرم از معشوقه خویش، از تنهائی خویش، و از

رنج‌های فردی دل‌خویش! یعنی از «من» - من تنها، نه: من در میان دیگران - و این بازگشت به تنهایی رنج‌آلود خویش، تقدیر کسالت‌بار همه آنکسان است که بحالت اجتماع در جامعه زیست می‌کنند، لیکن به خود و تنها می‌اندیشند. آری، این تنهایی رنج‌آلود، تقدیر همه آنکسان است که بین نیروهای کهنه و میرنده جامعه و نیروهای نو و زاینده آن معلق و دست و پنجه در فضا مانده‌اند و چشم‌براه قضا. از نیروهای کهنه بیزارند، زیرا فراستشان چندان است که زشتی و پلیدی و سفلگی و کوتاه‌نظری را در چهره آنان آشکارا ببینند، و از نیروهای نو، میگریزند، زیرا فراستشان چندان نیست که نگاه خویش را از فراز جامعه معاصر خود، بآینده بدوزند و در افق دید خویش، پرتو امیدهای آینده را ببینند. و بدینسان، هنرمند، تنها خود را دوست میدارد و بخود و آنچه منحصرأ با زندگی محدود وی پیوند دارد، عشق میورزد، و کینه و نفرت دیگران را بدل میگیرد، و آشکاراست که از کینه، چیزی تولد نمی‌یابد. قلبی که دوست نمیدارد، عقیم است، و آنکه تنها خویش را دوست میدارد، اغلب اوقات، کارش بدانجا میکشد که گوشه خلوتی اختیار کند و دفتر خاطرات خویش را بنویسد و شکوه از جفای روزگار و مردم زمانه براند. با اینهمه هنرمند میتواند از «من» سخن بگوید، بدان‌شيوه که هر کس دیگر نیز، عکس خویش و همسایه خویش را بر آئینه کلمات او ببیند. در این باره، باز سخن خواهیم گفت. لیکن اکنون این مقوله را بگذاریم و بگذریم و بپردازیم بدنباله گفتگوی خویش درباره نخستین رئالیست‌ها و ناتورالیست‌های فرانسه:

عظمت آثار نخستین رئالیست‌ها و ناتورالیست‌های فرانسه، در این بود که آنان، داوطلبانه و آگاهانه، بال‌و‌پیر دروغین و فریبنده هنرمند را که از وهم و خیال بافته شده بود، بریدند و بروی خاک آمدند و از پای نهادن بر زمین سخت و ناهموار «واقعیت‌ها» نهراسیدند. و این خود آغازی بود بس دلاوران‌ه که مایه تولد آنهمه آثار هنرمندانه گردید. «فلو بر»، با اسلوب «دقت ریاضی» خویش، و «امیل-زولا» با «شيوه تجربی» خود، افراد جامعه را با همان رخت و جامه خویش - و نه در لباس فرشتگان - و با همان نیک و بد خویش، - و نه خوب چون فرشته و بد چون شیطان - اذن ورود در صفحات کتابها را دادند. لیکن آنان از یک نکته بس باریک و مهم غافل بودند و آن نکته بنظر ما چنین است:

نخستین رئالیست‌ها و ناتورالیست‌های فرانسه در نیافتند که اعمال و تمایلات و سلیقه‌ها و عادات روح و روان انسان اجتماعی را نمیتوان تنها بهاری فیزیولوژی یا پاتولوژی توضیح داد، زیرا این اعمال و تمایلات و عادات، تا حدود زیادی مولود «روابط اجتماعی» هستند. آنان توانستند در آثار خویش وجود انسان را بعنوان یک «فرد» ماهرانه بشکافند، اما فقط بعنوان یک فرد، و نه فردی از یک جامعه و توده بزرگ. و ما بر این عقیده‌ایم که حتی برای شناسائی کامل «فرد» نیز ضروری است که وجود او، در چهارچوب جامعه مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا نفس «فرد» تنها پاره‌ای از واقعیت وجود زندگی او است، و «رئالیسم» کامل، تنها هنگامی میسر خواهد بود که وجود انسان در بطن جامعه خویش و بنا توجه بر روابط اجتماعی او

با دیگر آدمیان مورد بررسی قرار گیرد . مکتب ناتورالیسم ، که از این نکته غافل بود . و انسان را بتجربید و جدا از دیگر انسانها مینگریست ، فرجام کارش این شد که در بن بست گریز ناپذیر گرفتار آمد و لاجرم بهیچ موضوع دیگری نپرداخت مگر به بازگوئی همان داستان ملال آور « عشق و زنا ی پنهانی شرابفروش محله بازن عطار » . یا شرح هفت معصیت کبیره آدمیزاده . البته حتی این داستان ملال آور نیز میتواندست جذبه ای داشته باشد ، اگر نویسندگان ناتورالیست و رئالیست ، پرسنازهای داستان خویش را ، در چهار چوبی وسیعتر و با توجه به روابط اجتماعی آنان مینگریستند . لیکن چنانکه گفتیم این نویسندگان ، از اجتماع گریزان بودند ، و لاجرم داستان آنها ، بتدریج بس کسالت بار و کراحت آور و خستگی افزا شد .

از آنچه تا حال گفتیم ، نتیجه ای بگیریم :

پیروی و دفاع از نظریه « هنر برای هنر » ، در جامعه ای که بین هنرمند و محیط اجتماعی او ، اختلاف و نفاقی علاج ناپذیر وجود دارد ، اغلب اوقات بسود هنر میانجامد ، زیرا آثار هنرمند را ، در سطحی برتر و بالاتر از محیط اجتماعی قرار میدهد ، لیکن در عین حال هنرمند را از توجه بچریانات و خیزابهای نو اجتماع مانع میشود . و هنگامیکه هنرمند از جامعه خود پیوند میگسند ، نقش و رسالت عظیم خویش را نیز بعنوان « وسیله ای برای نزدیکی و آشتی روحی و معنوی انسانها » از دست میدهد ، زیرا درخت چون از آفتاب قهر کند و از آب گریزان باشد ، سبزینه اش بزردی میگراید ، طراوتش به خشکی مبدل میگردد ، و تقدیرش ، به بی بار و بوری میانجامد .

(ادامه دارد)

ترجمه و تنظیم - فرج الله صبا

از بهرام بیضائی

نمایش در ایران

منتشر میشود

یادداشت‌هایی درباره یک نویسنده

مالا پارتِه

دز جستجوی حقیقت

«دلم میخواست شهری برای خویشتن بسازم. شهری که یکسره، و سنگ بسنگ و آجر با آجر، آفریده دست من باشد، شهری چون خودم! ... و آنچه مخصوصاً برای این شهر ضرورت دارد، و نمیتوان از آن صرفنظر کرد، قطره خون تیره‌ای است بروی سنگفرش کوچه‌ای. و یا بهتر از آن - در وسط میدان شهرداری! .. قطره خونی که نه آفتاب و نه باد نتواندش سترد، و تمامی آبهای پائین نتواندش شست. و این، لکه‌ای خواهد بود بروی وجدان شهر: زیرا اگر بخواهند که شهری کامل و تمام عیار گردد، میباید که در آن انگیزه‌ای از برای پشیمانی و بیم و هراس باشد...»

و «گورتزیو - مالا پارتِه» همانا این قطره خون است بر روی وجدان بشریت و یا او خود، وجدان است؛ وجدانی که بیدار ماندن و آگاهانه رنج بردن را بر خفتن و ندیدن، و یا دیدن و فراموش کردن ترجیح میدهد. چند سطری که در بالا آوردیم، از کتابی است بنام «زنی چون من»^۲ که بهترین و برترین اثر «مالا پارتِه» نیز نیست، لیکن شاید بهتر از هر کتاب دیگری، شخصیت راستین وی، و راز روح و درویش را عریان سازد. زیرا در این کتاب، «مالا پارتِه» برخلاف بسیاری از آثارش، بترسیم و تصویر جهان دردآلود معاصر خویش نپرداخته، بلکه جهان ایده‌آل خویشتن را، آنچه را عمری جست و نیافت، و یا بقول خودش، «شهر خود» را بنانهاده است. برآستی وجود «مالا پارتِه»، وجدانی آگاه بیشتر نبود، و این خود، در زمانه‌ای که بسیار وجدانهای آگاه نیز، در تلاشند تا خود را آگاهانه و عمدتاً در خواب فروکنند، بیشترین کارها است. «مالا پارتِه» در تابستان ۱۹۵۷ جستجوی بی‌پایان خویش را در این جهان پایان داد، لیکن از یک نظر، او هنوز هم زنده است و در میان ما است، زیرا آن پرسش دردانگیز که خلاصه همه آثار او است، هنوز هم پاسخی شایسته نیافته است. و آن پرسش چنین است: «چرا انسان، انسان دیگر را

1- Gurzio - Malaparte

2- Donna come me



میکشد؟» و تا بدان هنگام که این پرسش، پاسخی شایسته نیابد، «مالاپارته» در میان ما خواهد بود؛ چون وجدانی بیدار که نه تنها چشم از تماشای زشتی‌ها و بدیها و بیدادها نمی‌پوشد، بلکه تماشا را کافی ندانسته، فریاد و اعتراض و عمل را ضروری می‌شمارد. شناسائی «مالاپارته» تا حدود زیادی، شناختن زمان و زمانه ما است؛ زمانه‌ای که صدای نفرت‌انگیز نخستین گلوله‌های دو جنگ جهانی، آنرا وساکنین آنرا، از تردیدها و نفرتها و سرگردانی‌های روحی و معنوی، سرشار ساخته است. «مالاپارته» فرزند بیدار آن دوره از تاریخ معاصر بود که سطورش را خون میلیونها قربانیان دو جنگ جهانی رنگین کرده‌اند. دوران خود را بشناسیم! «مالاپارته» را بشناسیم!

«مالاپارته» نام مستعار نویسنده پرشوری است بنام «کورتزیو-سو کورت» که در سال ۱۸۹۸، در شهر «پراتو» نزدیک «فلورانس»، دیده بر جهان گشود. او در همان کالج معروف به تحصیل پرداخت که «دانوتزیو» نیز در آنجا درس خوانده بود. بهنگام کودکی‌اش، چون همه سالهای عمر خویش کنجکاو بود و نوجوو ماجرا دوست. هنگامیکه روز دوم ماه اوت، نخستین جنگ جهانی آغاز گشت، «مالاپارته» شانزده سال بیشتر نداشت. لیکن با همان تجربه شانزده سالگی‌اش، تصمیم گرفت که از مدرسه و ایتالیا بیطرف بگریزد، و داوطلبانه بارتش فرانسه پیوندد. و چنین کرد و مرز را پای پیاده پیمود و بارتش فرانسه پیوست. خود وی در مقدمه‌ای که تحت عنوان: «نامه‌ای برای رفقای» فرانسوی و برای ترجمه فرانسه کتاب «پوست» نوشته، میگوید: «من نیز، چون همه جوانان ایتالیائی که در مکتب «مازینی» و «گاریبالدی» تربیت یافته‌اند، همواره دوست فرانسه بودم. (من دبیر حزب جمهوریخواه شهر «پراتو» بودم.) و هر بار که فرانسه در معرض خطری بود، در سال ۱۹۱۴ یا سال ۱۹۴۰، من همیشه در کنار فرانسه و فرانسویها جای گرفته‌ام. در سال ۱۹۱۴، در ایتالیا که هنوز بیطرف بود، من یکی از نخستین کسانی بودم که در شانزده سالگی بندای فرانسه زخمی پاسخ مثبت دادم و از مرز گریختم و داوطلبانه در ارتش فرانسه، نام نوشتم...»

آری، او در شانزده سالگی، جنگیدن در کنار نیروهای فرانسه را بر قرائت تاریخ فرانسه در کالج ترجیح داد. در این جنگ، «کورتزیو»، شاید برای نخستین بار نشان داد که بهنگام ضرورت - بدان هنگام که بدرستی هدفی ایمان دارد - میتواند حریف شایسته‌ای باشد برای آتش گلوله‌ها. او در رأس گروه خویش، جانانه بنبرد پرداخت، و در جنگهای «شامپانی» سخت زخمی شد و نشان «صلیب جنگ»، - بزرگترین نشان جنگی فرانسه - را بدست آورد. در سال ۱۹۱۸، «کورتزیو» را بدین سبب که ریه‌هایش در اثر گازهای سمی آسیب دیده بود «معلول جنگی» شناختند. بعد از سال ۱۹۱۸، «مالاپارته» بایتالیا بازگشت. او در کنفرانس «ورسای» شرکت جست و سپس در چند کنفرانس بین‌المللی، بعنوان یکی از اعضای هیأت نمایندگان ایتالیا حضور یافت، و در سال ۱۹۲۱ خدمات دولتی را ترک گفت.

آن زمان ایتالیا گرفتار بحران سیاسی شدیدی بود. «مالا پارتیه» بزودی نسبت به اندیشه‌های «موسولینی» تمایلی پیدا کرد، و در سال ۱۹۲۲ بحزب فاشیست پیوست. در آن هنگام موسولینی شهرت و آوازه یک قهرمان ملی را داشت و بیش از آنکه فاشیست باشد، نقش یک سوسیالیست را بازی میکرد. «مالا پارتیه» مقالات آتشینی در روزنامه‌ها و مجلات مینوشت، و بدفاع از نظریه «انسان برتر» نیچه برمیخاست. او می‌اندیشید که یک «انسان برتر» - که در نظرش موسولینی مظهر آن بود - میتواند در عین دیکتاتوری، در زندگی سرزمین ایتالیا نقشی تاریخی ایفاء کند. با اینهمه «مالا پارتیه» عملاً در هیچیک از فعالیت‌های حزب فاشیست شرکت نکرد. وی کم‌کم به انتقاد از نظم و انضباط نظامی حزب فاشیست پرداخت، و حتی شخص «دوچه» را نیز از نیش قلم خویش مصون نگذاشت. مشاجرات و مباحثات قلمی‌اش با رهبران حزب بدانجا کشید که در سال ۱۹۲۹، آشکارا موسولینی را هجو گفت. مقامات رسمی از نشر این نوشته‌ها بصورت یک کتاب جلوگیری کردند، و موسولینی نیز مصلحت خویش را در آن دید که این هم‌مسلك پرشور را که لحظه‌ای از جنب و جوش باز نمی‌ایستاد، به مدیریت روزنامه «ستامپا» بگمارد. این روزنامه در شهر «تورینو» منتشر میشد، و بدینگونه «مالا پارتیه» از رم دور میگردد. برآستی «مالا پارتیه» بیش از آن پایبند آزادی اندیشه و عمل خویش بود که بتواند یکسره و بی‌چون و چرا، وجود خویش را در اختیار حزب فاشیست و یا هر حزب دیگری بگذارد، و بدان هنگام که هوای سیاسی ایتالیا بیش از پیش خفقان‌آور شد، «مالا پارتیه» سرزمین خویش را برای مدتی ترک گفت، و آنگاه بعد از گشت و گذاری چند، در اروپا و آسیا و آفریقا، در سال ۱۹۳۱، رسماً و با سر و صدای فراوان، از عضویت حزب فاشیست استعفاء داد. در همان سال بتشویق دوستش «دانیل - هاله وی»^۱ بفرانسه رفت و در آنجا دو کتاب «تکنیک کودتا»^۲ و «Le Bonhomme Lénine» را بزبان فرانسه منتشر ساخت. پیش از این دو کتاب نیز، «مالا پارتیه» از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱، دست کم شش رساله، یک دیوان شعر، و دو رمان نوشته بود، لیکن اشتهار او بعنوان یک نویسنده پرمایه از همین سال ۱۹۳۱ و با کتاب «تکنیک کودتا» آغاز گردید.

«مالا پارتیه» خود، در پاسخ کسانی که او را یک ابن‌الوقت زیرک و سیاست‌باز میخواندند، و برای تبرئه خویش، بکتاب «تکنیک کودتا» چنین اشاره میکند: «برخلاف بسیاری از هموطنانم که امروزه، قهرمان آزادی‌بودن را حرفه خود ساخته‌اند، من برای عصیان علیه فاشیسم، در انتظار مرگ موسولینی ننشستم! بلکه در سال ۱۹۳۱، کتاب «تکنیک کودتا» را در فرانسه چاپ کردم که در همه اروپا، نخستین کتاب بود در مخالفت با هیتلر و علیه اندیشه‌های وی...» و آنچه «مالا پارتیه» میگوید، حقیقتی است. این کتاب، نخستین اعلام‌خطر و هشدار باش

1- Daniel Halévy

2- Technique du coup d'état

بود در برابر خطر نازیسم ، و بعد از چاپ ، بلافاصله انتشار آن در ایتالیا و آلمان ممنوع گردید. «مالاپارته» ، در فرانسه کنفرانس‌هایی نیز ترتیب داد که در همه آنها ، بنوعی فاشیسم را مورد حمله قرار میداد . نتیجه انتشار آن کتاب و این کنفرانس‌ها ، چنین شد که وقتی وی در سال ۱۹۳۳ ، به ایتالیا بازگشت ، بدستور موسولینی ، مالاپارته ، «عضو سابق شورایی حزب فاشیست» را بجرم «فعالیت‌های ضد فاشیستی در خارج از کشور» ، و در همان ایستگاه راه آهن توقیف کردند . مالاپارته ، پنج ماه در زندان بود ، و بعد او را به جزیره «لیپاری» تبعید کردند: جزیره‌ای که بتدریج بیشتر ساکنین آنرا مخالفان موسولینی تشکیل میدادند . در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ ، مالاپارته در همین تبعیدگاه دو کتاب دیگر نوشت بنامهای: «فرار در زندان»^۱ و «خون»^۲ .

در سال ۱۹۳۸ دوران تبعید وی پایان یافت ، و مالاپارته ، دوباره به رم بازگشت ، لیکن همیشه تحت مراقبت پلیس بود ، و هر بار که یکی از رهبران نازیسم برای دیدار موسولینی به رم می‌آمد ، او را ببهانه «اقدامات احتیاطی» دوباره بزندان میانداختند . و در همان سال ۱۹۳۸ نیز هنگامیکه هیتلر به رم آمد ، مالاپارته ، دیگر بار به محبس افتاد .

لیکن «کورتزیو - مالاپارته» مردی نبود که بدین آسانی زبان از سخن فرو بندد . در سال ۱۹۳۹ ، بنشر مجله‌ای ادبی بنام «Prospective» پرداخت . مالاپارته ، باز برای تبرئه خویش از اتهام «فاشیسم» ، به محتویات و ترکیب این مجله اشاره میکند ، «... این مجله ، مهمترین مجله ادبی مخالفین فاشیسم در ایتالیا بود . گروهی از بهترین نویسندگان ضد فاشیسم از «آلبر تو - موراویا» تا «گوتوزو» نقاش کمونیست ، گرد این مجله فراهم آمده بودند . در میان اعضای هیئت تحریریه این مجله ، بسیاری یهودی بودند ، بعدها ، بسیاری از همکاران مرا آلمانیها بازداشت کردند ، و یکی از آنان ، یعنی «پینتور» بدست آنان کشته شد! در این مجله ، من تازه ترین اشعار شعرای ضد فاشیسم ، چون «پل - الوار» ، «آراگه» و «پیر ژان ژوو» را ترجمه و چاپ کردم . یک شماره مخصوص نیز بنخاطر انتشار دادم . اکثر همکاران من یا یهودی بودند و یا کمونیست . پلیس مدام مرا تهدید میکرد و مجله ام را توقیف مینمود...»

در سال ۱۹۴۰ ، هنگام ورود ایتالیا در جنگ جهانی ، مالاپارته «زنی چون من» را منتشر ساخت . نویسنده خود ، این کتاب را یک نامیده است . «زنی چون من» ، فصلهایی دارد با عناوین : سگی چون چون من - روزی چون من - خاکی چون من و ... هر سطر این کتاب شعری خالص و پاک است ، گوئی مردی که از بنای جامعه ایده آل خو زمین نومیدگشته ، جهان ایده آل خود را تنها بچهره یک رؤیا ، و د ساخته است . در این کتاب همه چیز و همه کس ، از نو و در هیأتی دلپذیر

'ughe in prigione

angue

شده است : زمین و خاک ، انسان ، سگ ، درخت و شهر . این کتاب را «مالاپارته» بزنی ناشناس هدیه کرده است که چندی بعد از چاپ کتاب، تقریباً در برابر چشمان خود او و در شرائطی فاجعه مانند جان سپرد . در نخستین سطور کتاب ، خطاب بآن زن ناشناس میخوانیم : «... از همان نخستین روز ، تو آنچه را از راز و رمز در طبیعت من بود ، دریافتی ... تو دریافتی که من تنها يك مرد نیستم ، بلکه همچنین زنی هستم و سگی و درختی و رودخانه ای!...» .

در سال ۱۹۴۰ ، مالاپارته ، یکی دیگر از آثار جالب خویش را منتشر کرد . این کتاب «خورشید نابینا است»^۱ نام داشت . درباره این اثر «دانیل هالهوی» منتقد مشهور فرانسه و دوست نزدیک مالاپارته مینویسد : «سوم ماه اوت ۱۹۰۴ ، مالاپارته ، که شانزده سال بیشتر نداشت از کوهستان آلپ گذشت ، تا داوطلبانه همراه سربازان فرانسه بجنگد . بیست و یکم ژوئن ۱۹۴۰ نیز ، مالاپارته همین راه را پیمود . اما این بار ، ایتالیائی ها برای کمک بفرانسه نیامده بودند ، بلکه آمده بودند تا فرانسه را بزور اشغال کنند ... مالاپارته را بعنوان خبرنگار جنگی بفرانسه فرستاده بودند . سربازان ایتالیائی از این جنگ لعنتی که موسولینی بآنان تحمیل کرده بود ، متنفر بودند . بسیاری از آنان ، در فرانسه کار کرده بودند ، و دلشان میخواست که باز هم در آنجا کار کنند . آنان چگونه میتوانند دوستان دیروز خود را بدست خویش بکشند ؟ نخستین روزی که سربازان ایتالیائی از مرز گذشتند ، غروبگاهان به تیررس توپهای فرانسه رسیدند . شلیک چند توپ ، برف و یخ را بر سر آنان ریخت . لیکن این شلیک پاسخی نیافت ، سربازان ایتالیائی همانجا که بودند ، ایستادند و پیش تر نرفتند!.. شب هنگام ، هیچکس نخواهد ... افسری که همه آنروز را در هیجان و پریشانی گذرانده بود گم شد - شاید گریخت! - سپیده دم فردا ، فرمان دیگری رسید : جنگ تمام شد! سربازان ، از هر دو سو بشادی پرداختند ، لیکن «مالاپارته» دلشاد نبود . او میدانست که فرانسه را از پشت خنجر زده اند . آنروز ، آفتاب میدرخشید و آسمان آبی بود و کوهستان را برف سپید پوشانده بود . لیکن برای مالاپارته ، آنروز ، هیچ چیز زیبا نبود و حتی «خورشید نیز نابینا بود»^۱

«خورشید نابینا است» ، تنها کتابی است که در آن سالها ، در ایتالیا ، حمله ناجوانمردانه بفرانسه را محکوم میساخت . این کتاب را بدستور موسولینی توقیف کردند ، و «مالاپارته» را نیز ، بعنوان افسر نیروی هوائی ، نخست به جبهه بالکان و یونان فرستادند و بعد به جبهه روسیه . از جنگ بالکان ، مالاپارته ، خاطره تلخ و آموزنده ای داشت که هرگز نتوانست فراموش کند : «در مرزهای آلبانی ، نخستین بمب خود را از روی اشتباه بر روی يك مدرسه ایتالیائی ، ریختیم ، و در این ماجرا ، بیش از سی کودک خردسال کشته شدند ، آنان همه ایتالیائی بودند!»

شنیدنی است که مالاپارته کتاب «خورشید نابینا است» را هم به «آلپ نشینان فرانسه» و هم به «سربازان ایتالیائی که کالبد بیجانشان بر روی برفها و صخره های

کوهستان آلپ افتاد « هدیه کرده است ، زیرا ، در ماه ژوئن ۱۹۴۰ ، سربازان فرانسوی و ایتالیائی بیکسان ، ونیش يك خنجر را در میان دوشانه خویش ، احساس کردند . اگر سرباز فرانسوی « مغلوب » بود ، سرباز ایتالیائی نیز در پیشگاه وجدان خویش « تحقیر شده » بود .

در باره کتاب « خورشید نابینا است » ، باید بیشتر سخن بگوئیم ، زیرا این کتاب ، پایه دو شاهکار مسلم « مالاپارته » است بنامهای « کاپوت »^۱ و « پوست » .

ف . صبا

ادامه دارد

1- Kaputt

مجموعه ادبیات امروز

شریفجان

شریفجان

اثر تازة تقی مدرسی

منتشر شد

انتشارات نیل - تهران - مخبرالدوله - تلفن ۳۰۴۱۲۸

بحث و انتقاد

اگزستانسیالیسم ایرانی

مونتاز شده در کارگاههای داخلی

خدای ایران نخواست که کشور عزیز ما بدون فیلسوف بماند و از این نظر میان سایر کشورها سرشکسته باشد. این نکته قابل پیش بینی بود که در اوضاع و احوال کنونی که وطن ما از هر حیث و هر جهت رو به ترقی است، قاعدتاً باید فیلسوفی ظهور کند، همه افکار و پندارهای کهنه را از صفحه ذهن را کدما بزدايد و به يك ضربه، ایران را بالاتر از کشورهای مترقی قرار دهد. تنها کوردلان و منفی بافان میتوانند ظهور چنین پدیده‌ای را انکار کنند.

در عصری که مدیران مطبوعات ماهمه مشکلات مطبوعاتی و فرهنگی و فکری و روشنفکری و پیشوائی معنوی جامعه را به يك باره حل کرده و ستون رکن چهارم مشروطیت را استوارتر از کوه دماوند فرموده‌اند، تا جائی که برای ادای دین به ملت در کنفرانس‌های عظیم بهداشتی شرکت می‌فرمایند و در مزار «روغن خیکی» و فواید دنیا گیر روغن نباتی، میرابووار، داد سخن می‌دهند، نهایت شکفتی است اگر در جهان فلسفه نیز نایقه‌ای ظهور نکند و فارابی و ابن سینا را از این بیشتر در انتظار بگذارد.

البته فیلسوف باید به خصایل اخلاقی آراسته باشد تا قدر او بهتر دانسته شود. فیلسوف مانیز بی نهایت متواضع‌اند تا جائی که گمان می‌کنند مترجم آثار دیگرانند و نام خود را، از راه شکسته نفسی در ردیف مترجمان قرار می‌دهند. حال آن که به حقیقت ایشان نویسنده و مصنف کتابند نه مترجم. انصافاً این حد فروتنی و خشوع در تاریخ ادبیات و فلسفه بی سابقه است. بنده کمترین که افتخار مطالعه این کتاب مستطاب را داشته‌ام نمی‌توانم ظلمی را که مصنف بر خود روا داشته‌اند تحمل کنم. نه! باید قدر همه کس شناخته شود و فیلسوف، فیلسوف باشد، نه مترجم. بلافاصله باید اضافه کنم که کتاب حاضر يك کتاب عادی نیست؛ دارای جنبه‌هایی است خارق العاده و احیاناً مرموز. مصنف در مقدمه کتاب می‌نویسند: «علیرغم تصوراتی که در بادی نظر در حین مطالعه این کتاب از دیدگاه خواننده می‌گذرد، انگیزه واقعی آن در این فلسفه لحظاتی بعد جلوه گر می‌گردد.»

نگارنده که از هوش خداداد بی نصیب نیست، هر چند لحظاتی بعد از مطالعه

۱- اگزستانسیالیسم یا مکتب انسانیت. به قلم آقای حسینقلی خواهرچی

(با نام مستعار ژان پل سارتر)

به انگیزه کتاب پی نبرد ولی پس از مدتها کند و کاو فکری، ناگهان در یافت که متفکری بزرگ در کشور ما ظهور کرده است که از ترس هیاهوی جایزه نوبل میخواید مدتی افکار بدیع خود را در پشت نام سارتر پنهان کند.

اما غافل از این که ملت باهوش ایران زود قدر مردان مرد را می شناسد و ایشان را در گمنامی نگاه نمی دارد.

گوا این که نویسنده کتاب در آغاز اخطار کرده اند که «عقاید، افکار و نظریات فلسفه اگزیستانسیالیسم در این کتاب بیان شده و خاصه اگزیستانسیالیست ها می باشد» و با این اخطار اغیار را از مطالعه اثر خود منع فرموده اند، ولی نگارنده به حکم «الانسان حریص علی ما منع»، جسارت ورزیده و به مطالعه کتاب دست یازیده است. کتاب شامل دو قسمت است. اول قسمت کوچکی که نویسنده محترم از راه فروتنی و بزرگی توهم فرموده اند که از نوشته های سارتر اقتباس کرده اند. قسمت دوم به یک باره زائیده اندیشه پربار و کلک گهربار نویسنده است و در اینجا است که خواننده پس از جف القلم با خود می گوید راستی شکسته نفسی هم حدی دارد.

هر چند این دو قسمت تفکیک ناپذیر است مع هذا کوشش این ضعیف آن است که برای معرفی مردان نامی وطن، تاجائی که ممکن است زبده ای از هر قسمت را جدا گانه مورد گفتگو قرار دهد.

از نظری تقسیم کتاب بدو قسمت متمایز بیجا است زیرا در قسمت اول نیز باید گفت که توهم اقتباس از نوشته های سارتر پنداریست باطل و فیلسوف محترم هر چه گفته اند از خود گفته اند و صحیح نیست که متفکری زحمت بکشد، کتاب بنویسد، بارقه الهی بر او بدمد و فلسفه ای ابداع کند، آنوقت این نوشته ها را به دیگری منسوب دارد.

مگر آن که نوشتن این کتاب، مکتب کاملاً جدیدی در جوار مکتب های ادبی باز کرده باشد و همچنانکه نویسندگان بزرگ عقاید خود را در دهان قهرمان های داستانها می گذارند، فیلسوف ما نیز خواسته باشد عقاید بکر فلسفی خود را به کم- مایه های چون سارتر و دیگران نسبت دهد.

بهر حال فیلسوف ما عقیده دارد: «رحم و عاطفه تجلی از خود گرفته و نیاز به اسباب و علل ندارد.» (ص ۹) و سارتر بی خبر این ضرب المثل را بشرح زیر در کتاب خود نقل کرده است:

Charité bien ordonnée commence par soi-même.

(احسان واقعی یعنی احسان به خود = چراغی که به خانه رواست به مسجد

حرام است)

متفکر ما را عقیده بر این است که: «اکنون با توجه جزئی که در مورد تجربه بکار می بریم بوضوح درمی یابیم که تجربه آئینه شفاف است که در آن سقوط و تنزل دائمی در مسیر انسانها نمایان میگردد.» (ص ۱۰)

ولی جمله ای که در کتاب مورد نظر ایشان بوده جز این نیست:

L'expérience montre que les hommes vont toujours vers le bas

(تجربه نشان می‌دهد که آدمیان پیوسته روی به جانب پستی دارند)
 (فضول را عقیده بر این است که *Montre* بمعنی آینه نیست، بمعنی ساعت است و در این جمله اتفاقاً ساعت هم نیست!)
 استاد گفته‌اند که: «کسانی که یاوه‌ها؛ و لاطائلات رئالیست‌ها (پیروان مکتب رئالیسم) را به آسانی می‌پذیرند خصم ما شده‌اند» (ص ۱۰)
 اما جمله فرانسو جز این نیست:

Les gens qui se repaissent des chansons réalistes...

(کسانی که ذهن خود را با تصنیف‌های سطحی و مبتذل می‌آکنند... به ما ایراد می‌کنند)

سرسلسلهٔ اگزیستانسیالیست‌های ایرانی را عقیده بر این است که:
 «فکر می‌کنم که روش سهل و آسان اگزیستانسیالیسم که برخلاف دکترین سوررئالیسم (مکتب فرمانبرداری در برابر فعالیت ذهنی) اصول مقدماتی را فاقد می‌باشد، میدان را برای فعالیت جنجال‌طلب‌ها و هوچی‌ها باز گذارده است.» (ص ۱۲)
 ولی آن مرد فرانسوی کوتاه فکر گفته است:

Il semble que, faute de doctrine d'avant-garde analogue au surréalisme, les gens avides de scandale et de mouvement s'adressent à cette philosophie.

(چنین به نظر میرسد که به سبب نبودن نظریهٔ پیشروی شبیه «سوررئالیسم» طالبان جنجال و ماجرا به این فلسفه روی می‌آورند).

می‌فرمایند که «اگزیستانسیالیست‌های بی‌خدا و از جمله هایدگرو اگزیستانسیالیست‌های فرانسوی نژاد پیروان مکتب دیگر بوده و خود من (توضیح زیر صفحه: منظور از کلمهٔ من شخص ژان پل سارتر مؤلف کتاب می‌باشد) نیز پیرو این مکتب اگزیستانسیالیسم می‌باشم ولی هر دو مکتب معتقدند که هستی بر ماهیت سبقت می‌گیرد.» (ص ۱۲)

ولی دعا گو معتقد است که اولاً منظور از کلمهٔ من شخص شما هستید، ثانیاً دربارهٔ سبقت گرفتن هستی بر ماهیت چون در خیابان‌های پاریس هر گونه سبقت ممنوع است سارتر که متوجه این موضوع بوده عقیده دارد که:

L'existence précède l'essence

(وجود مقدم بر ماهیت است)

فیلسوف ما را عقیده بر این است که: «وبیک معنا آغاز، از ذات، مایه می‌گیرد.» (ص ۱۳)

سارتر بدبخت که عقلش تا این جاها قد نمی‌داده روزی به غلط گفته بوده است که:

Il faut partir de la subjectivité.

(فلسفه را باید از درون گرائی آغاز کرد)

متفکر ما چنین نظر می‌دهد که : «ازاینکه پیرو فلسفه دکارت یا به دکتترین لاینبتز (کذا فی الاصل) معتقد باشیم تغییری در اصل موضوع نخواهد داد و این عقیده را که اراده پس از ادراک به تظاهر درمی‌آید بدون چون و چرا خواهیم پذیرفت، مگر این که سخافت فکر بخرج دهیم و در اینحالت نیز از نظریه همگام بودن اراده با ادراک استقبال خواهیم کرد » (ص ۱۴)
اما نظر مردود سارتر این است :

...Quelle que soit la doctrine que nous considérons, qu'il s'agisse d'une doctrine comme celle de Descartes ou de la doctrine de Leibniz, nous admettons toujours que la volonté suit plus ou moins l'entendement, ou tout au moins l'accompagne.

[[در زمینه فکری قرن هفدهم]] پیرو هر عقیده‌ای باشیم، چه پیرو عقیده دکارت، چه پیرو لایب‌نیس، همیشه به این نتیجه می‌رسیم که اراده، کمابیش به دنبال فهم یا لااقل همزمان یا آن است]

فیلسوف ما نظریه جدیدی درباره خلقت به دست می‌دهد :
«انسان از همان آغاز وجود داشته و در اثر یک برخورد در جهان ظاهر شده است و پس از آن موفق به تشخیص خود گشته است.» (ص ۱۵) در حالی که نظر منسوخ سارتر این است :

L'homme existe d'abord, se rencontre et qu'il se définit après.

(بشر ابتدا وجود می‌یابد، متوجه خود می‌شود و سپس تعریفی از خود به دست می‌دهد)

بیش از این نقل گفته‌های بی‌سروته سارتر، جسارتی به حضور فیلسوف ما تلقی می‌شود. این است که من بعد از آوردن کلام آن خداشناس فرنگی خودداری می‌کنیم و فقط به نقل قسمتی از نتایج جالب فلسفی متفکر خودمان می‌پردازیم. باشد که خلق خدا از خواب غفلت بیدار شوند و قدر اینگونه افکار بکر را بدانند. در این قسمت فیلسوف ما خود را به یک بار آزاد می‌یابد و تحت تأثیر نوشته‌های پیشین خود موجبی نمی‌بیند که برای نمودن جوهر ذهن خویش با نوشته‌های سارتر مخالفت کند. فیلسوف معاصر که مشکلات خلقت را زیاد می‌بیند، به یک باره تیشه به ریشه اساس مطلب می‌زند، می‌فرماید : «موضوع خلقت انسان منتفی است» (ص ۱۵)، راحت.

چنان که از قدیم گفته‌اند دانائی موجب درد سر است و راهنمای واقعی باید بشر را از این جهان پردغدغه بر حذر دارد؛ متفکر ما بر اساس این فکر چنین نتیجه می‌گیرد که : «در عالم دانائی چیزی وجود ندارد.» (ص ۱۶)

محیط حق ناشناس چنان اعصاب فیلسوف ما را کوفته است که می‌خواهد

ابراهیم وار بمیان آتش بجهد : « بدون آنکه ابراهیم باشم بهر سو می نگریم و حیران و مبهوت میگردم و هر لحظه که بر من می گذرد اصرار فزونتری را در خود احساس می کنم تا از او پیروی کرده و از او تبعیت نمایم . » (ص ۳۲)

داعی مدتها مردد بود که آیا روحیه خود را با فرقه لائیکها منطبق سازد یا نسازد. ولی اولیاً تماماً توهم فیلسوف، او را به یک باره از این کار منصرف کرد: « با کسانی که روحیه ای همانند لائیکها داشته و خود سرانه و با ثمن بخش وجود خدا را منکر می شوند به شدت مخالفم » (ص ۲۴)

در کشور ما، کسانی بر قلم صنع، خطا گرفته اند اما این شهادت شهدا الله بی سابقه است که : « آفریننده ای لازم است تا پسندیده ، پیشاپیش وجود داشته باشد » (ص ۲۵)

بعضی از کج فکران عقیده دارند که تجمل چیز بدی است و احیاناً هوسبازی منافی با شئون آدمی است . این حقیر فقیر بنا دیدن اتومبیل های رنگارنگ و کاخهای سر به فلک کشیده تهران به سخافت این نظر پی برده بود. اما جرأت اظهار آن را نداشت ولی از این به بعد چون طلاب قرون وسطی که در بزنگاه مطلب به قول ارسطو استناد میکردند و نفس مخاطب را می بریدند ، بنده نیز خواهد توانست به پیروی از ارسطوی معاصر بگوید و طرف را منکوب کند که : « هوس عامل تباهی انسان نخواهد بود . » (ص ۲۶)

شما در هر جا هستید و هر بلائی بر سرتان نازل شود. البته خون سردی خود را حفظ کنید، زیرا طبق آخرین نظریه فلسفی ساخت وطن: « آن که خون سرد است هرگز پست فطرت نخواهد بود . » (ص ۴۴)

تردید ما درباره چگونگی ماتریالیسم چنین از بین میرود: « ماتریالیسم همه چیز را چون پدیده هائی که گلاویز هم باشند و نتوان آنها را از هم تفکیک ساخت ، میدانند مانند یک صندلی ، میز و یا یک قطعه سنگ . » (ص ۴۷)

کشف وجود دیگران بدینگونه است که : « انسان در ابتلا به رجوع به نفس انفس دیگران را نیز کشف می کند » (ص ۴۷)

و در حالت ابتلا « احساس می کند که اگر معانی خبیث ، حسود از بین برود وجود او هیچ خواهد بود . » (ص ۴۷) پس بر هر فردی از افراد بشر لازم و واجب است که تا جائی که میتواند خبیث و حسود باشد تا وجود او هیچ نباشد .

ممکن است پرسید که تفاوت اصلی میان اروپائی استعمارگر و افریقائی استعمارزده چیست ؟ جواب جز این نیست که :

« یکنفر اروپائی سال ۱۹۴۵ می تواند براهنمائی ادراک خود ، خود را به سمت مانع پرتاب کند و آنگاه اندیشه چینی یا هندی یا افریقائی را در وجود خود بسازد . » (ص ۴۹)

می گویند منصور حلاج ادعای خدائی می کرد ولی هرگز طرز ساختن جهان را افشا نکرده بود ، اینک می خوانیم که :

«جهان را در درك اندیشه سایر انسانها ، صرف نظر از عصر و زمان می سازم.» (ص ۵۰) فتبارك الله احسن الخالقين .

فیلسوف ما چنان که شیوه بزرگان است از افشای محرمانه ترین اسرار زندگی نیز دریغ نمی ورزد می فرماید: «مثلا هر گاه در وضعیت باشم که بنا بر آن وضعیت، موجودی باشم که آلات تناسلی داشته و قادر به انجام روابط خاص با جنس مخالف خود باشم... ناچار خواهم بود که رفتاری در پیش گیرم» (ص ۵۱) البته در چنین وضعیت خطیری ناچار خواهید بود که رفتار خدا پسندانه ای در پیش گیرید ، البته ، البته .

در این بحث شیرین و جالب فیلسوف ما پس از طرد ورد «رفتار رایگان» ژید (که غافلان آن را «فعل عبت» ترجمه کرده اند) آخرین نظریات علمی خویش را درباره روابط جنسی ، برایگان در اختیار من و شما می گذارد :

«از دو حال خارج نیست یا انسان تا پایان عمر در پا کد امنی زیست می کند یا این که ازدواج می کند.» (ص ۵۲)

و چون فیلسوف ما می پندارد که ظاهر آمیان این مطالب و انتخاب اخلاقی و سازندگی هنری ارتباطی نیست سر و ته مطلب را چنین بهم می آورد : «در این جا احتیاج به قطع کلام برای تذکر این مطلب لزوم می یابد که دشمنان آنقدر به ما کینه توزی می ورزند که در این نظریه نیز بما تهمت می زنند و ما را نظر باز معرفی می کنند.»

ولی ما برای آرامش وجدان فیلسوف شهیر ناچاریم اضافه کنیم که درباره اتهام نظر بازی اینهمه شکوه و ناله لازم نیست . حافظ نیز عین گرفتاری ایشان را داشته است ، آنجا که می فرماید :

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی زین میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد .
یکی از مشکلات فکری این حقیر این بود که آیا زیبایی و لوندی لعبتان شوخ شیرین کار و بسته به جسم خاکی آنهاست یا هدیه ای است آسمانی که به عالم خاك مربوط نیست و لوندی مربوطه پیش از خلقت در جائی تل انبار بوده است . استاد مشکل را چنین حل فرموده اند :

«جای تردید نیست که ارزشهای مربوط به زیباییهای جسمانی پیشاپیش وجود ندارد ولی ارزشهایی وجود دارد که در التصاق تابلو ... بعد آیه وجود می آید.» (ص ۵۳) به پیروی از این نیت پیشنهاد می کند که فیلسوف ما حقیر يك تابلو تمام قد سوفیارا به دیوار اطاق مسکونی «التصاق» فرماید .

گویا پیکاسو تصمیم گرفته است تابلوهای خود را مفت و مجانی بین خلق الله تقسیم کند و نیز از این زاز پرده برداشته که او هر چه نقاشی کرده ، جز تصویر خود موفق به آفرینش اثر دیگری نشده است ؛ «زمانی که به پرده نقاشی که پیکاسو ساخته است خیره می شویم هر گز تصور نمی کنیم که این پرده رایگان باشد زیرا بخوبی درك می کنیم که او در همان حالی که روی پرده نقاشی می کرده است خودش را ساخته است» (ص ۵۳)

انتشار سرخ و سیاه به زبان فارسی موجب شده بود که ماعقاید غلطی درباره

استانندال پیدا کنیم . خوشبختانه این سوء تفاهم اکنون بر طرف می شود زیرا «استانندال در راهبه پارم (کندا) روش سانسورینا را نمونه قرار میدهد و هوس و شهوت در نظر سانسورینا ارزش واقعی انسان را نمایان می کند و یک هوس عشق آلود هنگامی که به اوج شدت می رسد انسان را وادار به فداکاری می کند.» (ص ۶۱)

و برای تجسم هوس عشق آلود چنین آورده اند: «فداکاری و جانپنازی جلوه آن عشق بود و مراحل پی در پی جست و خیزهای نفرت انگیز و کریه جسمانی در خوابگاه زناشوئی ثمراتی بوده که از ازدواج استفان با دخترک زیباروی بدست می آمد.» (ص ۶۱)

فیلسوف ما، شاید با توجه به جنگهای خانه برانداز بعضی از کشورها می گوید: «انسان چیزی جز نفس تجاوز نیست» (ص ۶۶) و آب پاکی روی دست همه می ریزد: «یقین داشته باشید که از هیچ جانب وسیله نجات برای او نیست» (ص ۶۷)

ولی خوشبختانه این عقاید بدبینانه نظریه نهائی استاد نیست زیرا در برابر یکی از اعتراضها چنین می گویند: «ایراد شمارا با نظر موافق تلقی می کنم زیرا اغلب کسانی بمن مراجعه می کنند که ... با سؤالهای پی در پی خود از موضوع خارج میشوند و به این ترتیب ممکن است که در اشتغال فکری از اصول نظریات خارج شده باشم» (ص ۷۱) زیرا گرفتاری فیلسوف یکی دو تا نیست . مگسان گرد شیرینی زیادند و روح حساس ایشان را رنجه میدارند: «اگر منظور این باشد که این فلسفه تعمیم یافته و در فعالیتها از آن پیروی شود ناچار خواهید شد ابتدا با مردمی که عناد به خرج میدهند و با مباحث پیچیده و کینه توزانه، جسم و جان شما را رنجه میدارند رو برو گردید و سپس جواب ایرادها را که هر یک از آنها از نقطه نظر سیاسی و یا اخلاقی واجد اهمیت است یکایک داده و برای این کار اعصاب فولادین ضروری می باشد.» (ص ۷۲)

در این دوره و انفسا، دفاع استاد از ماد کسیم نیز جالب است: «هر کس که به خود اجازه دهد و مارکس را نا آگاهانه بیاد تهمت گیرد بدون تردید بد ذات و نابکار است ... این حرفها از کسانی شنیده میشود که نهاد کثیف دارند و خبث طینت در تار و پود وجود آنان برقص در آمده است ... برای چه این تصور ناپسند را در مورد مارکس راه دهیم و بگوئیم که انگیزه اصلی او در روش انقلابی او تظاهر میکرد؟ با تمام قوا در این بابت فکر می کنم ولی منظور این بیان را درک نمی کنم» (ص ۷۴)، و این نیست مگر ظهور مکتب «از خود شکفتی»

توجه افکار عمومی را به این مطلب جلب می کنیم که از این بیعدجداً از تجمع اگزیستانسیالیستها جلوگیری کنند و نگذارند که نظریه های آنان در یک قالب جای بگیرند و گرنه: «چنانکه (= چنانچه) این نظریات و عقاید متفاوت در یک جا متمرکز گشته و در یک نقطه ثابت شوند و نظریه ها بهم مخلوط شوند و در یک قالب جای بگیرند، آنطور که من استنباط کردم ... رستاخیزی بیا می کنند» (ص ۷۷)

پیش از این گفتیم که نظریات بدبینانه استاد نظر قطعی ایشان نیست . اینک

درمی یابیم که برای بعضی از ملل امید نجات هست و در مورد سایرین کار از کار گذشته است. بدین توضیح : « مللی که با سرشت انسانی یکنواخت به تغییر شکل درآمده ، کیفیت اجتماعی را از دست داده ، به یک معنی در این بابت کار از کار گذشته است . » (ص ۸۲)

فیلسوف ما مسائل هاشی از شبه و بارها نیز با فلسفه ارتباط میدهند : « کیفیت سرشت انسانی به آن مفهوم که در مورد مزاج انسانی درک می گردند نبوده و به آن ترتیب توجیه نمی شود ... این مطلب را از من بپذیرید و تردیدی در آن راه ندهید . » (ص ۸۴)

البته بنده فوراً می پذیرم ولی ممکن است اصحاب بهداشت مزاج انسان و سرشت او را از یک مقوله بدانند . اینجا است که فیلسوف برای حمایت از هواخواه خود وارد مسائل پزشکی نیز می شود : « همانطور که یک مادر از فرزند خود تبعیت می کند ... همین امر در دوران بارداری نیز به ثبوت می رسد و به وضوح دیده می شود که طفل در شکم مادر بیکارنمانده و همان رفتاری را که مادر پس از دنیا آمدن فرزند در نشوونمای او بکار میبرد ، او نیز همان شیوه را در دوران بارداری بمادر خود تحمیل و او را در قید و بند تمایلات و فرمانبرداری خود وا میدارد . » (ص ۸۶)

گرفتاری یک فیلسوف حد و حصر ندارد . در خانه خود نشسته و مشغول افاضه و استفاضه است که ناگهان متوجه می شود مردم شاید « در حال حاضر به پیکره کردار ، لباس او مانسیم پوشانده اند ... این جریان نتیجتاً او مانسیم را در مسیر و سوسه قرار داده است تا فلسفه ای که آزاد از هر گونه تعهد و پیوستگی است و دور از هر گونه سیاست و تحولات اجتماعی می باشد در مکان اصلی خود آرام نگیرد . » (ص ۸۹)

فیلسوف ما با جهان آزاد بعللی موافق نیست و آزادی طلبی را چندان موجه نمیداند :

« اگزستانسیالیست نیز همانند یک فرد آزادی طلب بوده و بطور کلی هر چیز را برای خود می خواهد ولی قدرت بهره برداری از مقتضیات موجود را ندارد . » (ص ۹۰)

ولی راقم این سطور را عقیده ای دیگر است زیرا قدرت بهره برداری از مقتضیات در فیلسوف اگزستانسیالیست ما کم نیست ؛ چه جناب ایشان نه تنها در کتاب مورد بحث بر قابت با سارتر برخاسته اند بلکه در برابر کتاب کلمات سارتر ، نیز کتابی از خود بهمان نام ابداع فرموده اند که نشانه نهایت قدرت معظم له است ؛ و نیز کتاب « چرم ساغری » بالزاک را از روی دو ترجمه فارسی به فارسی برگردانده اند که الحق کاریست عظیم .

ولی البته اتباع ایشان وضع مناسبی ندارند ؛ « اگزستانسیالیست ها تعادل خود را از دست داده اند و در پناه موانع و حصارهای مستحکم (چون قلعه الموت و فلك الافلاك) جای گرفته اند ، دست و پا در زنجیر و لغزان لغزان گام بر میدارند و سنگینی بدن را به اندام دیگران تحمیل می کنند . » (ص ۹۲)

رساله مورد بحث نه تنها مشکلات اگزستانسیالیستی خواننده را حل می-

کند بلکه پرده از بسیاری از رازها بر میدارد. از آن جمله انسان می‌فهمد که کانت در سالهای قبل از شهریور ۱۳۲۰ به ایران سفر کرده و با شرکت در جلسات پرورش افکار، ایران دوستی خود را ثابت کرده است:

«کانت یگانه فیلسوفی است که هم خود را وقف پرورش افکار کرد و از سیاست بیزار می‌باشد، هر جا که نسیم سیاست بوزش درآید او خودش را در پناه دیواری جای میدهد که از وزش نسیم سیاست در امان باشد.» (ص ۹۵)

هر چند استاد اتمام حجت داده‌اند که «بهیچوجه حاضر به ادامه صحبت نیستم و افکار پوچ شما به جواب احتیاج ندارد» (ص ۹۳)

ولی در مورد کانت این اشکال باقی است که اگر در بیابان «نسیم سیاست بوزش درآید» و آدمی دیواری پیدا نکند تا «خودش را در پناه آن جای دهد» چه راه حلی برای مصون ماندن از شر سیاست پیشنهاد می‌فرمایند؟

پس از معرفی کانت نوبت به روبرسپیر می‌رسد. این مرد ملعون در حالی که «ترس و وحشت در دلها جای گرفته بود و نفس در سینه‌ها تنگی میکرد؛ آرام آرام نفس می‌کشید.» (ص ۹۶)

و اما بشنوید که «هاینه مغز متفکر آلمانی بین کانت و روبرسپیر شباهتی برقرار کرده بود.» (ص ۹۷)

ولی استاد که با این شباهت موافق نیستند و به حکم «از خود شکفتی» از فتوای خویش دچار وحشت شده‌اند مطلب را چنین ماستمالی فرموده‌اند که:

«هزاران نکته باریک‌تر از مورد این مقایسه پنهان شده و رموز بسیاری در آن وجود دارد.» (ص ۹۷)

در پایان از ذکر این نکته ناگزیریم که بگوئیم فیلسوف ما در مقام رقابت با حریفان خود از جمله سارتر و هایدگر نباید دست به شوخی بزنند و رقبا را بامتلك از میدان بدرکنند، می‌نویسند:

«آقای سارتر! هنگامی که دانشجوی جوان بملاقات شما آمده بود و از شما راهنمایی می‌طلبید، رفتاری که در آن موقع از خود نشان دادید بهترین معرف شما بوده و روحیه شما را کاملاً آشکار می‌ساخت.»

نه! هر چه باشد سارتر پیرمردی شصت ساله است و از شما پسندیده نیست که او را دست بیندازید، که گفته‌اند:

بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان به زشتی برد



اینک پیشنهاد می‌کنیم که اقدامات زیر عاجلاً صورت گیرد:

۱- ناشر کتاب فوراً عکس سارتر را که اشتهاها پشت جلد این کتاب چاپ شده بردارد و عکس تمام قدی از خود فیلسوف ایرانی بجای آن قرار دهد. از طرفی مقاله حاضر چنان خود فیلسوف را نام آور خواهد کرد که برای کسب شهرت احتیاجی به نام مستعار سارتر نخواهند داشت.

۲- یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار جایزه نوبل را برای نویسنده کتاب

«بهشت برای گونگادین نیست» پیشنهاد کرده بود. تقاضای ما این است که جایزه مذکور برای کتاب حاضر پیشنهاد شود.

۳- پرفسور زینر مقدمه نویس «بهشت برای گونگادین نیست» نویسنده کتاب مذکور را با ژنرال دوگل مقایسه کرده است. پیشنهاد میشود که مترجمی اثر فیلسوف ما را به انگلیسی ترجمه کند. تا پرفسور مزبور نام ژنرالی شایسته را که متناسب با شهامت و جرأت فیلسوف ما باشد، در مقام مقایسه با ایشان تعیین و اعلام فرمایند.

۴- روزنامه‌های کثیرالانتشار رودست خورده در تبلیغ کتاب پرفسور سرهنگ زینر هلمینگک به جان کوشیدند. پیشنهاد میشود که مطبوعات انگلیسی نیز بنام معامله متقابل در معرفی فیلسوف ما به نژاد انگلوساکسون از هر گونه کمک و مساعدت دریغ نفرمایند.

م - روشن

مرکز فروش
انتشارات دانشگاه تهران
مخبرالدوله - اول فابی - انتشارات نیل

مرکز فروش
لغت نامه و بخدا
مخبرالدوله - اول فابی - انتشارات نیل

السيرة الفلسفية

محمد بن زکریای رازی

تصحیح و مقدمه پول کراوس

و ترجمه عباس اقبال

با نضمام: شرح احوال و آثار و افکار

از: دکتر مهدی محقق

درباره وضع و حال فلسفه و فکر در ایران قدیم اطلاع ما بسیار اندک است علم و آگاهی هم که از دوره اسلامی داریم اگر نمیداشتیم شاید خسرانی بزرگ را که بعالم فکر ما راه یافته است افزون نمیکرد فلاسفه ما کتاب بزبان عربی و فارسی بسیار نوشته‌اند و خیلی از آنها برای ما باقی مانده است. کشمکش که میان فلاسفه و قشریان در گرفته و چند قرن ادامه یافته است باینصورت فرجام می‌پذیرد که بعضی از آثار فلسفی را بعنوان فلسفه رسمی بپذیرند و مابقی را بطاق نسیان گذارند و دیگر حرفی از آنها نزنند و فقط مستشرقان بعنوان عتیقه بآنها سرگرم شوند، چندسال پیش یکی از مستشرقان تلویحاً در يك سخنرانی اشاره کردند که سهروردی را من در ایران شناسانده‌ام و این ادعای بیجائی نبود و حال آنکه سهروردی از بزرگترین متفکران ماست و گذشته از این بخاطر عنایتی که بفلسفه ایران باستان دارد میتواند مورد اعتنا باشد ولی مؤلفان ما که مثل دیگران قانع و بکم‌رازی بوده‌اند وقتی دیدند ابن‌سینا همه ابواب فلسفه را در آثار خود جمع کرده‌است دیگر نیازی بخواندن آثار دیگران احساس نکردند و بعضی دیگر که بلند نظر تر بودند بسراغ صدرالمتألهین شیرازی رفتند تا بپایمردی او حقیقت را دریابند و من نمیدانم چه یافته‌اند و دریافته‌اند. فقط این را میدانم که صدرالدین شیرازی در آثارش کمتر مطالب ضد و نقیض دارد.

در سالهای اخیر هم، کاری نکرده‌ایم بعضی مستشرقان چراغ بدست گرفته‌اند و فضلا و فلاسفه و دانشمندان ما را در ظلمت تاریخمان پیدا کرده‌اند و آثار خطی و چاپی و عکسی آنها را برای زینت کتابخانه‌ها در زرورق پیچیده‌اند فضیله ما هم کم و بیش از آنها تبعیت کرده و یا با آنها همکاری کرده‌اند و شاید در محیطی که روشنفکرانش شیفتگی مرض‌آلود خاصی نسبت بتمدن و بیشتر بطواهر زندگی غربی نشان میدهند اینکار را حد وسطی میان غربزدگی و قناعت و افتخار بفرهنگ و تمدن و علم گذشته دانسته‌اند چه از اینراه هم بگذشته توجه کرده‌اند و هم تشبه، شرق‌شناسان غربی و حقیقه هم راه حل خوبی است!

با این مقدمه تصور نشود که من منکر عنایت با آثار متفکران گذشته هستم و حتی انتشار مقاله کوچکی از رازی را مغتنم می‌شمرم رازی فیلسوف بزرگی بوده است و از بیشتر معاصران و اخلاف خود آگاه‌تر و فکورتر بوده است اما بعلل و جهاتی که کم و بیش معلوم ماست آثارش از میان رفته و فلسفه نویسهائی که بعد از او آمده‌اند آراء او را مطعون و خود او را ملحد و ملعون دانسته‌اند و نظرهارا از او بر گردانده‌اند و این دریغی بزرگ است که رازی که کمتر مقلد و بیشتر مبدع و مبتکر بوده است فراموش شده و اثرش در فلسفه ما بسیار كوچك است مطلب بر سر این نیست که رازی حقیقت را دریافته و کسانی مانند ابو حاتم رازی و موسی بن میمون و ناصر خسرو این حقیقت را کتمان کرده‌اند.

کدام فیلسوف را سراغ دارید که هر چه گفته است درست باشد فارابی و ابن سینا را می‌گوئید؟

اینان چنان تحت سیطره ارسطو و افلاطونیان جدید بودند که حتی آراء متناقضی را که با ارسطو نسبت داده شده بود پذیرفتند و جز در پاره‌ای موارد نه تنها ابتکاری از خود بخرج ندادند بلکه امثله فلاسفه یونانی را برای ایضاح مطالب عیناً نقل کردند اگر کسی همت بخرج میداد و آثار ارسطو و حتی ما بعد الطبیعه او را که نمیتوانست مقبول يك فیلسوف مسلمان! باشد ترجمه میکرد این معنی روشن میشد.

البته ابن سینا در اشارات کاملاً ارسطویی نیست اما نفوذ حکمت یونانی در آنجا هم عیان است. (این جملات را حمل بر انکار عظمت فکر و نبوغ فارابی و ابن سینا مکنید.)

ولی رازی با اذعانی که بارادت بفیثاغورث و سقراط و افلاطون دارد چون استقلال فکری داشته است و ظاهراً بجرم اینکه ابواب فلسفه را مرتب نکرده و مایه تحدید و تحجر افکار و کوتاه نظریهای مخصوص نشده است باید در دانشگاهها و مدرسها فراموش شود و روح بزرگش باین اکتفا کند که مستشرقان مطالعه یا بهتر بگویم بزیور طبع آراستن آثارش را مایه اشتغال خاطر خود قرار دهند - بهر حال حالا يك مقاله كوچك از رازی چاپ شده است هم متن عربی و هم ترجمه فارسی ترجمه فارسی را مرحوم اقبال نوشته است و چه شیوا نوشته است کاش بعضی از مترجمین ما آنرا میخواندند و خجالت میکشیدند که دیگر کتاب ترجمه نکنند خود رساله هم با ارزش است و رازی هم برای آن بسیار اهمیت قائل بوده و حتی نوشتن آنرا برای احراز مقام و عنوان فیلسوف کافی دانسته است و این خودستائی از نایغه بزرگی که مورد تحقیر و سرزنش بوده و با عنوان ملحد از او یاد میشده است چندان عجیب نیست.

چرا قبلاً نوشتم که بی اطلاعی از این آثار خسران بزرگ ندارد و چرا در عین حال میگویم انتشار اینها غنیمت است و ضروری؟ این بسته بتوجه ماست اگر این آثار را منتشر کنیم و چون نویسنده اش رازی است و امروز بتقلید و از راه اضطرار بزرگش میداریم مرعوب هیبت و عظمتش شویم! و مقدمه‌های فاضلانه بشکل انبانی

از معلومات تاریخی بر آن بیفزاییم چه سودی دارد؟ کتاب رازی نه گوساله زدین است و نه محتوی تمام حقایق اما اگر آنرا از اینجهت بخوانیم که آگاهی تاریخی کسب کنیم که گوشمان را نگیرند و از مرز تاریخ بیرونمان نکنند کار بزرگی کرده ایم قدما برای ما فکر نکرده اند و در فلسفه هر چه گفتنی بوده است نگفته اند مادر جهانی دیگر و در برابر مسائلی نو و تازه هستیم که طرح این مسائل نمیتوانست ب فکر اسلافمان برسد اما این مسائل کاملاً بی ارتباط با گذشته نیست و اگر در ایران فلسفه ای بوجود بیاید نمیتواند هیچ نظری ب آنها نداشته باشد هر چند که موضوع دروسش با حکمت قدیم فرق دارد. و بهمین جهت وقوف و شعور تاریخی لازم است و توجه به آثار پیشینیان باید این وقوف و شعور را بما بدهد و گرنه رساله رازی مثل دفتر صوفی فقط کتاب وعظ نیست که بخوانیم و سیرت او را دنبال کنیم هر چند این سیرت در عالمی که مردمش چشم و عقلشان در اسافل اعضایشان است و در دیاری که سالیان دراز است از فکر بار و بندیش را بسته و از آنجا رفته است تقلید کردنی و قابل پیروی است از اینجهت این اثر کوچک رازی کهنه نیست هم وضع روحی و اخلاقی او را می شناساند و هم نیشی است با کثرت روشنفکران ما که علمشان را وسیله زینت و جلوه کرده اند که خود را نه گرانتر بلکه بهر قیمتی هست بفروشند خدا کند در زیر این پوشش پر زرق و برق همه اش نیستی نباشد و در این جریان نیست شدن چیزی مانده باشد که بتوانیم دل خوش کنیم که منشأ وجود تازه خواهد بود از این مقوله و بگذریم ب کتاب پیردازیم از صفا و روشنی که در ترجمه اقبال هست میتوانیم بگوئیم که او سخت ب کتاب علاقه داشته است مقدمه پول کر او سه نسبتاً ممتع است اما دکتر محقق جز آنچه قفطی و ابن ابی اصیعه و ناصر خسرو و... گفته اند بحکم روش علمی تاریخی! که گاهی برای بعضی محققها! بلای تفکر است چیزی نیاورده اند خوب بپرسیم آنها اینهمه درباره رازی گفتند و شما مطالب آنها را پهلوی هم گذاشتید حالا خودتان چه میگوئید و رازی را برای چه میخوانید و برای چه عرضه میکنید این انبان معلومات تاریخی شما بد نیست اما برای؛ کسیکه میخواهد فکر کند و شاید شما فکر کردن را بد دیگران وا گذاشته اید و وسیله بدست آنها داده اید و مقدمه فراهم کرده اید سعی شما مشکور ورنجتان مأجور باد!

بهر حال من از خواندن رساله سیرة الفلسفیه که مقدمه هایش از ذی المقدمات طولانی تر است حظ بسیار بردم و اگر چیزی بر قلمم رفته است که مطبوع طبع و خاطر آقای دکتر محقق و بعضی از فضلاء دیگر نیست میگویم که من هرگز نخواسته ام قدر و ارج کار دکتر محقق را بکام دردمن اینست که از تبدیل فلسفه بتاریخ فلسفه و اسارتش در دست متتبعان موشکاف سختگیر که فقط در کتابها گم هستند بتنگ آمده ام والا منکر تاریخ فلسفه و تحقیق تاریخی نیستم و نمیگویم مورخ فلسفه در نقل آراء حکیمان مثلاً اقوال آنان را قلب یا جعل کند. گرفتاری اینست که در جریانی قرار گرفته ایم که بدون اعتقاد بعلم جدید میخواهیم فلسفه را بعلم تحویل کنیم یعنی فلسفه را بمیرانیم.

ما در بحران اخلاقی فعلی بفلسفه نیاز داریم همان طور که بعلم و فن نیاز داریم علم، برای اینکه اول دنیای ما را تغییر بدهد و بعد در ما اثر گذارد و فلسفه برای اینکه در ما تغییر ایجاد کند و من غیر مستقیم جهان ما را دگرگون سازد فلسفه فقط با خواندن و با داشتن کتاب حاصل نمیشود بزرگترین کتابخانه دنیای قدیم در اسکندریه وقتی دائر شد که فلسفه مدتی از دوران انحطاط خود را گذرانده بود کتاب را باید بخوانیم اما فکر کردن را فراموش نکنیم و بخصوص توجه داشته باشیم که وسواس و موشکافیهای دقیق در تحقیقات تاریخی احیاناً وقوف و آگاهی را از محقق میگیرد .

در علوم طبیعی، توجه به فرضیه تاحدی این نقص را جبران میکند اما در علوم تاریخی هم نقد اسناد و مدارک هست که آنهم گاهی خودش هدف میشود .
الآن جمله‌ای از کتاب « دفاع از آینده » که چند سال پیش در فرانسه منتشر شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت یادم آمد که مفادش اینست :
منحط ترین جوامع آنهایی هستند که بتوغل و بحثهای بیهوده در مسائل مربوط بگذشته میپردازند که البته تحقیق دکتر محقق کاملاً مشمول این حکم نمیشود .
سخن را کوتاه کنیم کتاب سیره الفلسفیه واقعاً خواندنی است و مقدمه‌اش با اینکه بیشتر نقل قول از کتب و مأخذ قدیمی است (واگر صرفاً انضمام مطالب نبود) اطلاعات پراکنده‌ای از آراء رازی بخواننده میدهد اما متأسفانه نشر مقدمه اول کتاب سعی شده است در خور يك متن قدیمی باشد ! صرف نظر از اینکه یکدست هم نیست .

بعلاوه در صفحات ۱۷ ، ۲۳ ، ۳۳ و ۳۶ که نقل از ترجمه متن و یا از کتب دیگر ترجمه شده بفارسی است نویسنده بطور دقیق مأخذ را معلوم نکرده و حتی مطلب منقول را بین گیومه قرار نداده است و بعضی قسمتها را که قاعدهٔ باید خود دکتر محقق ترجمه کرده باشد از نوشته‌های دیگرش روان تر و رساتر است !

در متن مقاله (صفحه ۵۸) شرحیست دربارهٔ مؤید شیرازی و منابعی هم برای اطلاع از احوال او معرفی شده است و مناسبش اینست که مؤید شیرازی نقضی بر ابن راوندی نوشته و این ابن راوندی در نبوات عقایدی شبیه برازی داشته است که این توضیحات اگر در حاشیه می‌آمد بهتر بود .

در صفحه ۲۰ نوشته شده است که «... آقای دکتر محمود نجم آبادی از دیر گاهیست که متوغل در آثار رازی است » حتماً توغل را با توجه باینکه بانوعی نا آگاهی همراه است بکار برده اند و بنده هم مخالف توغل و موافق تفکر اما در مورد آقای دکتر نجم آبادی متأسفانه اطلاع ندارم که چه میکنند فقط میدانم خیلی بکارهای رازی علاقه دارند .

کتاب صرف نظر از چند غلط چاپی پاکیزه چاپ شده است سر آغازی از آقای حکمت بزبان فارسی و فرانسه و پیشگفتاری هم از آقای دکتر محقق بفارسی وانگلیسی دارد .

تاریخیکه رازی و امثال او با معیار فکر و با توجه بوضع و زمان نشان نقد نشده اند

اینگونه گردآوریه‌ها هم غنیمت است بعد هم کاملاً بی‌مقدار که نمیشود بلکه جزوی و قسمتی از کارهای فلسفی و یا مقدمه‌آن خواهد بود بشرط این که مسائل را نفهمیده ننویسیم. و کتاب‌نویسی را خود هدف ندانیم بخصوص در فلسفه که درگاه حریمش از علم بسی بالاتر است.

اگر میخواهیم آستانش را ببوسیم باید جان در آستین داشته باشیم و خیلی چیزهای دیگر؛ اگر چیزی را بالاتر از جان هم میدانیم! بس کنم قبل از اینکه بگوئید:

بس که در پرده چنگ گفت سخن بپوش موی تا نموید باز
رضا داوری

«از مجموعه ده رمان بزرگ»

ترجمه م. ا. به آذین	اثر بالزاک	باباگوریو
ترجمه عبدالله توکل	« استاندال	سرخ و سیاه
ترجمه م. ا. به آذین	« رومن رولان	ژان کریستف
ترجمه محمد قاضی	« سروانتس	دن کیشوت
ترجمه ابراهیم یونسی	« چارلز دیوینس	آرزوهای بزرگ

منتشر شده است

بزودی دن آرام

مکتبهای سیاسی

چاپ سوم

تألیف دکتر بهاءالدین بازارگاد

ناشر: اقبال

قطع: جیبی

نوشتن فرهنگ سیاسی در ایران بیسابقه نیست. بعد از شهر یور بیست که شناسایی مکتبهای سیاسی غرب در ایران رواج گرفت، آن «حزب» معروف در رایج کردن بسیاری از اصطلاحات سیاسی در ایران نقش مهمی داشت و رواج این اصطلاحات ضرورت فرهنگهای سیاسی را ایجاد نمود و از اینجهت آن دستگاہ برای توضیح صدها اصطلاح و کلمه‌ی فرنگی که داخل زبان فارسی کرده بود، چند فرهنگ منتشر کرد.

معروفترین فرهنگ آن دستگاہ همان فرهنگ سیاسی «اردشیر ستخر» بود که سالها محل مراجعہ‌ی اصحاب بود و مشکل گشا. غیر از آن حزب دستگاہ و دسته‌ی دیگری را به یاد ندارم که دست به این کار زده باشد. به هر حال در طول آن سالها فرهنگی که ارزش کلی و عمومی داشته باشد و برای همه قابل استفاده باشد، نوشته نشد تا آنکه در دهه دوازده سال پیش آقای دکتر بهاء الدین بازارگاد دست به تألیف این فرهنگ زدند که اولین فرهنگ غیر حزبی و صرفاً آکادمیک در زبان فارسی است. و اینک چاپ سوم این کتاب را به قطع جیبی در دست داریم.

کار آقای بازارگاد، اگر چه از لحاظ کوشش ایشان برای غنی کردن دانش فارسی زبانان در زمینه‌ی اصطلاحهای سیاسی درخور قدردانی است، ولی از نقصهای مهم آن چشم نمی‌توان پوشید

نخستین ایرادی که به ایشان باید گرفت اینست که مآخذ کتاب خود را در هیچ جا به دست نداده‌اند، در حالی که چنین کتابی نمی‌تواند سراسر از ذهن مؤلف سرچشمه گیرد. من یک بار بر حسب تصادف در کتابخانه‌ای به کتاب «Political Dcictionary» نوشته‌ی ویلبر وایت W. White برخورددم و با مطالعه‌ی آن با چاپ اول کتاب ایشان دریافتم که تقریباً سراسر این کتاب ترجمه‌ی مستقیم از کتاب وایت است و ایشان به این نکته در هیچ جا اشاره نکرده‌اند.

ایراد دوم اینست که ایشان اصرار عجیبی در به کار بردن عنوانهای فرنگی دارند در حالی که برای بسیاری از آنها که در فارسی رایج نیستند می‌توان عنوان فارسی پیدا کرد و برای تعدادی از آنها حتی قرنهاست که معادل فارسی داریم. چنانکه هر فارسی‌زبان با سواد با لغاتی مانند «شکاکن» و «رواقیون» آشناست و آنوقت اینهارا با ضبط غلط انگلیسی «اسکپ‌تی کیسم» و «استائیکیسیم» آوردن خیلی مضحک است و از انبوه لغات غریبی که ایشان با اصرار بکار برده‌اند می‌توان سپ‌تیسیم، اکنوس‌تی کیسم، سرمونیالیسم، آنتیست، دئیست، سندیکالیسم کریمینال، پاتریوتیک، هیومنیسیم، کری‌تی کیسم، اگوئیسم اونیورسل، اگوئیستیک، اوتیلیته،

استاتیستیکی، کولتور، و... را یاد کرد.

و اما مشکل اساسی مؤلف، با وجود سوابق کارشان در زمینه‌ی فلسفه سیاسی، اینست که گویا گمان می‌کنند هر کلمه‌ای که به نحوی پسوند «ایسم» در دنبال داشته باشد، ضرورتاً باسیاست و مکتبهای سیاسی رابطه‌ای دارد، چنانکه عنوانهای بسیاری در این کتاب می‌توان یافت که بکل بی‌ربط است و مؤلف صرفاً به خاطر ایسمی که به دنبالشان است آنها را در کتاب آورده‌اند. مثلاً اگنوستی کیسم، نئوپلاتونیسم، آمپریسم، انتلیکتوالیسم، اندوستریالیسم، مالبرانشیسم، مدیوالیسم، مونیسیم، ریلی تیویسم، ریتوالیسم، و ..

مؤلف ظاهراً می‌بایست این عنوانها و دهها عنوان دیگر را فقط برای کلفت کردن کتاب آورده باشد، والا از تعریفهای خود کتاب بی‌ربطی آن آشکار می‌شود؛ مؤلف در تعریف مالبرانشیسم می‌گوید:

«نام فلسفه منسوب به نیکلا دومالبرانش عالم علم‌الروح فرانسوی در قرن ۱۷ است که گوید: «دماغ نمیتواند علم به هیچ شیئی خارجی نسبت بخود پیدا کند مگر از طریق رابطه دماغ با خداوند» این فلسفه را در کتاب خود موسوم به جستجوی حقیقت در ۴ جلد شرح می‌دهد.» و با در تعریف مونیسیم می‌گوید: «مونیسیم در فلسفه نام آئینی است مربوط به کل عالم خلقت (کسموس) و گیتی‌شناسی...». البته مونیسیم معنای سیاسی هم دارد اما در این کتاب از آن نشانی نیست

همچنین بسیاری از لغاتی که ایشان صرفاً به خاطر ایسمی که در آخرشان است آورده‌اند، هیچ معنی خاص سیاسی ندارند و به سهولت می‌توان يك لغت فارسی به جایشان گذاشت، بدون هیچ توضیح سیاسی. و به هر حال اینگونه لغات متعلق به يك فرهنگ عمومی هستند نه يك فرهنگ سیاسی، آنهم برای زبان فارسی. از جمله‌ی این لغات اکسیانسیونیسیم، رویالیست، تریدیونیونیوسیم، سرمونیالیسم، و... شاید باید شکر گزارد که ایشان به لغاتی مانند کاتابولیسم، متابولیسم، و آنابولیسم، دست پیدا نکرده‌اند و الا آن لغات را در این فرهنگ هم می‌دیدیم.

و دیگر اینکه بهتر بود نام این کتاب را «فرهنگ اصطلاحات سیاسی» می‌گذاشتند که جامعتر باشد و با عنوان «مکتبهای سیاسی» سه چهارم مطالب کتاب با توجه به عنوان آن بی‌ربط می‌شود، از جمله عنوانهای غریبی مانند «پوبلی کیست یا پامفله‌ترز» یا «پروبی لیسم».

تعریفها هم، برخلاف ادعای مؤلف در مقدمه، چندان ساده و روشن نیست و یادداشتهایی که ایشان بر تعریفهای کتاب وایت اضافه کرده‌اند گسسته و غالباً کوتاه و بی‌فایده است و کلیت ندارد و انبوه لغت‌های ناآشنای فرنگی آن را برای خواننده‌ی متوسط بی‌فایده و غیر قابل استفاده می‌کند و برای خواننده‌ی بالاتر از سطح متوسط نیز فایده‌ای در بر ندارد.

به هر حال، به نظر من نیمی از این کتاب زائد است و نیم دیگر نیازمند اصلاح.

داریوش آشوری

خسته از پیرنگی تکرار

دفتر شعر فرخ تمیمی

همه این شعرها را قبلا خوانده بودم ، میدانستم که حرفهای بسیاری می-
توان زد و باید هم زد . اما مجال کوتاه اینجارا گنجایش آنهمه نبود . تصفح کردم
تا ازجائی شروع کنم ، مسائل بیشتر از پیش بهم ریخت ، ناچار چهاربار تفرغ کردم
و هر فالی فکری شد .

رفیق من است و وضع مردی را دارد که مدام به خود می نگیرد ، نه آنکه
عاشق خود باشد مثل نارسیس که در آئینه شطها می نگریست . و یا اگر باشد لااقل
عاشق تن خود نیست ، درون خود را می خواهد ببیند و می بیند ، و این خودبینی از
سر خودخواهی نیست ، چرا که برای کاوش در وجدان آدمی ، وجدان خودش را مدل
گرفته ، که وجدانی فوری و دم دست است ، و مدام بر سر آن ، متفکر ایستاده است .
ازینرو در برخورد با من و تو و میوه و سنگ و فواره ، یا نمی بیند مان و یا با ما
ملاقاتی در کردورهای تیره وجدان خود می کند ، که وجدانی است ممتحن با حاء
فائحه ، و معبر نگاههای لابراتواری .

و این اشاره در آغاز کلام از سر آن رفت که توجیهی بر نخوت دماغ رفیق من
باشد که نخوتی در دماغش نیست .

شعر تمیمی محصول همین نگاههای تند و فوری است ، فوری برای این گفتم
که تمیمی اصلا بنظر من تماشاگر خوبی نیست ، یعنی مثل ما نیست که در تماشای
پرنده ، جنگل و شیروانی غرق می شویم و خود را رها و فراموش می کنیم . او هیچ-
وقت خود را فراموش نمی کند ، یعنی در برابر پرنده و جنگل و شیروانی ، و گرنه
روزان و شبان بسیارش می بینم که با من و بی من در فراموشی است . و از آنجا که
خودبین است و وجدان خودش را مدل گرفته ، این اشیاء را فقط می تواند در عبور
از ضمیر خود تماشا کند ، ناچار شیروانی و جنگل را به جهان درون خود می کشاند
تا باز خودش را ببیند و نگاه کند . یعنی تمیمی جنگل و تمیمی شیروانی را . اما
این اشیاء در عبور از ضمیر او مأموریتی ندارند ، نه پیغامی می برند و نه پیغامی
میاورند . گوئی از آ پارتمان های چند طبقه ای می گذرند که پیچ و خمها و پلکانهایش
راهیچ فلتس راهنمایی نیست و سرانجامشان سرگردانی و خستگی و گمراهی است .
اما این هست که بهر صورت باعث آن شده اند که شاعر بوسیله آنها خود را بیشتر
ببیند . و او از این مسافرت سیاه هیچگاه مدعی بیرون نمی آید و مشربی ارائه
نمی دهد ، و موئی پریشان نمی کند که خسته از غبار راه آمده ام . بل ظاهری رنگین
و آراسته ارائه می دهد که گوئی نه اش با باطن کاری است . بدینگونه او در جستجوی
طبیعت خویش است ، و وقتی در طبیعت خویش است در نمایش احوال خود حضور

دارد ، از همه آنها سان می بیند و هیچگاه نمی تواند خوی خود را و وجود خود را
بیابد . اینست که شاعر را ، با آنکه از خویش پر است ، می بینیم که هنوز خود را
نمی شناسد و بیهوده فریاد بر میدارد :

گویند :

من توأم .

تو ، منی

ابلیس !

مشتاق آشنائی با خویشم

رو باز کن که چهره خود بینم

دیگر سوز در تب تشویشم !

وازه من جا می خواهد طرحی درهم ازدوگانگی وجود خود بدهد ، و در این
کوشش بی آنکه بد جسم و روح بپردازد و در قلم و حرف های مردم بل اصطلاح قدم
بگذارد ، خود را آنقدر آگاه و هوشیار و بیدار نمی خواهد که مالک و حاکم «من» ش
باشد ، اینهم فقط برای اینست که دوتا باشد ، دومی داشته باشد رفیق و دمساز .
ازینرو هر چند وقت یکبار یادی از این مصاحب مأنوس می کند :

ما دو دیواریم

ما دو دیوار بلند کوچه ئی تنگیم

ما کنار خویش و دور از خویش می میریم !

به نظر من اینطور می رسد ، که او همه چیزی را فقط تا مرزهای خودش
می تواند ببیند و بعد از آن رهاش می کند و بهمین ریتم و روش هم خو گرفته است
و بنا بر این ، ای بسا موضوعها ، احساسها و تصورات که بر او سر می رسند و او به-
خیال خود آنها را قبلا دیده و یا شناخته است و همین احساس انس ، احساس آشنائی
قبلی با حرفهائی که از راه می رسند ، باعث آن است که شاعر از خیرشان در گذرد
و صفحه سفید مقابله را در انتظار برخورد با حرفی نو و غریب همچنان خالی
بگذارد ، و حرفهای غریب هم که چه نامهربانند ! دیر می آیند و گیر نمی آیند .
آه ، شاید همین اشتباه ، شاید همین آشنا گرفتن حرفها ، همین انتظارهای طولانی ،
شاعر را معطل گذاشته تا دست روی دست نهد و موکب مبارك تصویر غریب را
لحظه بشمارد . و چه موکبها که در نمایش احوال شاعر از برابر چشم او گذشته اند
و شاعر غریبشان نیافته است . حیف !

در خیابان هم چه بسا غریبهها را به خیال آشنا ، عوضی می گیریم ، اما در
آنجا فاجعه ای نیست ، فاجعه در اینجا است که شاعر را معطل و منتظر می گذارد تا
دست آخر سومین مجموعه اش «خسته از بیرنگی تکرار» بشود که در آن شعرهای تازه
هیجده تایند ، که کوتاهند و اندک .

برای کم کاری تمیمی نمیدانم این توجیه تا چه حد درست باشد ، اما اگر

۱ - از منتخبات مجموعه «آغوش» ، صفحه ۱۶ کتاب

۲ - از منتخبات مجموعه «سرزمین پاک» . صفحه ۵۰ کتاب .

واقع بین‌تر بشوی ، اورا قربانی کار دراز و دشوار روز می‌بینی . کار روزانه که وحشتناک است و بیرحم و به‌صبح تعطیلی جلال بهشت خدا را می‌دهد . شاعرانی هستند که شش ماه تعطیلند و شش ماه در کلاس استراحت می‌کنند و شاعرانی‌اند که قلم می‌زنند تا اشرافیتی بکنند و هر وقت بخواهند بخوابند و هر وقت میل داشتند بیدار بمانند ، و شاعرانی که غلام همتشانم ، و شاعرانی که ارقام و علامات را بهم می‌ریزند و سروکارشان با ماشین اعداد و حساب‌های آشفته و ترازهای نیاشفته است و تمیمی از این گروه است ، مشتاق کار و بیزار از کار. در قطعات «شیر یا خط» و «نفرت» جلوه‌هایی از این بیزاری می‌بینیم :

خسته از برنامه‌ی میز و مداد و کار ،

خسته از بیرنگی تکرار

می‌شود باز آبجو نوشید ...^۱

قطعه «نفرت» محصول همین لحظه‌های سیاه است ، در نیمروز خستگی و کار، و از شعرهای موفق و صادق کتاب . موفقیت شعر میوه صداقت آن است ؛ همه مظاهر اداره‌اش را با تنفر، خستگی و سنگینی می‌بیند ، از جوهر و خشک کن گرفته ، تا پلک سفید منشی‌اش که - لابد در آن لحظه - «تنبل و زشت است» ... و این یکی از آن قطعات معدودی است که در آن شاعر - آگاهانه یا ناآگاهانه - از عوامل نظیر رنگ ، صدا ، حرکت ، عاطفه و زمان و مکان به‌صمیم‌ترین شکلی برای بیان احساس خود استفاده کرده است ، و به‌بینید برای بیان بیزاری چه ترکیب خوبی از این عوامل ارائه می‌دهد :

من جوهر کبود نفرت را

در پنجه‌ام فشردم

و هر گز منتظر نماندم که جوهر

همچون کلاغچه فریاد برکشد

و شکست تیره‌ی پشتش ،

روباهای زیرک ذهنم را

از خواب نیمروز برانگیزد .

از میله‌های خسته‌ی انگشتانم

جوهر چکید ؛

چك ... چك ... چك

و تمام خشک‌کن‌های اداره

خیسید از مکیدن آن جاری کبود ،

و منشی من که تنبل و زشت است

پلک سفید چشمش را با آن کبود کرد .

و بعد از يك گرین صحرای کربلائی و عاطفی ، که خود گوشه‌ای از فزم را

پر می کند ، می خوانیم :

افسوس مرز نفرت من آشکار نیست .

انبوه کار

وزمزمه کولر ،

وبوی خشک کن خیس

نیروی جست و جورا درمن

شکسته است . ۱

تمام قوت این قطعه در فرم آنست ، تمام تکیه این قطعه بر فرم آنست ، و فرم ، چه موهبتی است ! عروة الوثقیی شعر امروز است .

خصوصیت شعر تمیمی در همین گونه اشعار او است ، در « دردا » که دردی کهنه دارد و تصویری است از زمان قحطی کشیده ، آدم‌های سال قحط ، با قحطی که در ذهن‌ها و معده‌ها است :

چتر بنفش بال ملخ‌ها

تفسیر آیه‌های گرسنه است :

- یادآور ترحم سیلوها

دردا چه خشکسال سیاهی !

روباه‌های بی گنه زیرك

الماس‌های خوشه انگور را

بر تالک‌های خالی ،

تصویر می کنند . ۲

و در « خواب » و « آینه‌ها » که خصوصیت زبانی او را ارائه میدهند . و من از تمام این خصیصه‌ها ، یکبار در پشت جلد کتاب به اشارت گذشتم و اینک به تکرار همان اشاره بس می کنم : بکار گرفتن واژه‌های تازه در قطعه‌های کوچک و ترکیب فرم‌های کوتاه .

یدالله رؤیائی

۱- از شعرهای تازه ، صفحه ۹۹ و ۱۰۰ کتاب .

۲- شعرهای تازه صفحه ۱۱۱ کتاب .

منشاء و تکامل حیات

اثر : اپارین

ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته

۲۷۲ صفحه - ۱۰۰ ریال

فصول کتاب این عناوین را دارد :
«ماهیت زندگی»، «منشأ حیات»، «نخستین مرحله تکامل حیات»، «مراحل بعدی تکامل حیات» مترجم اول کتاب را به خود پروفیسور اپارین و بعداً به «بیدارمغزان» تقدیم کرده است.

تعطیلات وحشت‌زا

ریچارد رایت

ترجمه : عبدالحسین شریفیان

۲۱۰ صفحه - ۶۰ ریال

ترجمه Savage Holiday ریچارد رایت است که با همکاری انتشارات فرانکلین چاپ شده است.

فن آموختن

مارسل پروو

ترجمه ابوالقاسم بیدار

۱۷۰ صفحه - ۶۰ ریال

مباحث کلی کتاب از این قبیل است :
«تعریف آموختن، معرفی مرد اصیل و شریف، تصور و فکر آموختن، فایده آموختن، آموختن احساس کردن، مسئله تحصیل زبان ..»

مبداء نژادهای انسان

تألیف نستورخ

ترجمه فرامرز نعیم و هوشنگ

مشکین پور

۱۹۹ صفحه - ۱۲۰ ریال

در مقدمه کتاب آمده است: «در این کتاب کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که راسیسم (نژادپرستی) ایدئولوژی ارتجاعی است و هیچ‌گونه پایه و اساس علمی ندارد...»

صبح آوریل

هوارد فاست

ترجمه فاطمه بزرگ‌نیا

در یادداشت اول کتاب آمده است :
«در این کتاب (هوارد فاست) بیشتر به بررسی روح جوانی می‌پردازد که پدر او را به چیزی نمی‌شمرد.»

نقاش فرانسه

از ۱۹۴۵ بعد

از: مارسل بریون

ترجمه روئین پاکباز - حبیب

خوانساری پور

۵۴ صفحه - ۳۰ ریال

از سری کتابهایی است که تالار ایران منتشر می‌کند. در یادداشت اول کتاب آمده است: «مارسل بریون، نویسنده و منتقد برجسته فرانسوی که تا کنون کتاب‌های بی‌شماری در زمینه‌های مختلف تاریخ هنر نوشته است.»

نقاشی ایتالیا

از ۱۹۴۵ بعد

تألیف : جولینو آرگان و نلوپونته

ترجمه: م. جزایری و ا. نوری‌علاء

«جولینو کارلو آرگان استاد تاریخ هنر مدرن در دانشکده‌ی پالرمو و منقد هنر، است و «نلوپونته» استاد آکادمی هنرهای پرورجا، که اخیراً کتابی درباره‌ی نقاشی معاصر منتشر کرده است.»

۹ مقاله معماری

و نقاشی آبستره

از ۹ مؤلف

ترجمه نسرين فقيه وجودت

۶۵ صفحه - ۳۰ ریال

در این کتاب مطالب زیر چاپ شده است : «سمنت‌ها و مصالح قدیمی در معماری»، «دینامیک بناهای شهری»، «هنرهای صنعتی در شهر جدید»، «مقیاس انسانی»، «هدف‌های معماری»، «جنبه‌های غیربصری در اوربانیسم» «معماری امروز در چه مرحله ایست» «موندریان و آینده‌ی معماری»، «فورماسیون معمار» و «نقاشی آبستره.»

قیمت

تألیف: دکتر اصغر مهدوی

۲۵۸ صفحه - ۱۵۰ ریال

کتاب حاضر قسمتی از درس‌های مؤلف است که راجع به قیمت و پول برای دانشجویان سال دوم دانشکده حقوق تدریس شده است.

تاریخ عرب

تألیف فیلیپ.ك.حتی

ترجمه پاینده

۶۳۰ صفحه - ۳۰۰ ریال

جلد اول تاریخ مشهور «حتی» است که در تبریز چاپ و منتشر شده است.

اصول علوم سیاسی

جلد اول

تألیف دکتر رضا علومی

۴۰۳ صفحه - ۱۵۰ ریال

مطالب این کتاب در چهار بخش تدوین شده است باین ترتیب: بخش اول در کلیات، بخش دوم تاریخ تحول اندیشه‌های سیاسی از ۲۵۰۰ سال پیش تا عصر حاضر، بخش سوم صحنه نبرد سیاسی و بخش چهارم مربوط است به رژیم‌ها و سیستم‌های سیاسی.

مسائل اجتماعی شهر تهران

۵۵۲ صفحه - ۲۵۰ ریال

مجموعه ایست از سخن رانی‌ها و گزارش‌هایی که در نخستین سمینار مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در باره مسائل اجتماعی شهر تهران بیان شده است.

علم سیبرنتیک

و

روان‌درمانی

و

شخصیت

ترجمه: دکتر نوربخش، دکتر معنوی،

دکتر نقش تبریزی

سه دفتر از يك سری رساله درباره مسائل مختلف روانشناسی و روانپزشکی است که مؤلفین در نظر دارند بتدریج منتشر بکنند.

خاطرات و خطرات

نوشته مهدیقلی هدایت

(منبر السلطنه)

۵۶۲ صفحه - ۴۰۰ ریال

کتاب جالبی است از منبر السلطنه که بانثر تمیز «گوشه‌ای از دوره زندگی» خود و شنیده‌ها و خواننده‌هایش را یادداشت کرده است.

روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی

از:

سلیتز، یهودا، دویچ، وکوک

ترجمه دکتر خسرو مهندسی

۴۲۶ صفحه - ۲۱۰ ریال

جلد اول

این مجلد هشت فصل کتاب را شامل است با این عناوین:

«جریان تحقیق»، «انتخاب و تدوین موضوع تحقیق»، «طرح تحقیق: مطالعات اکتشافی و توصیفی»، «طرح تحقیق: مطالعات مربوط به آزمایش فرضیه‌های علمی»، «بعضی مسائل کلی اندازه‌گیری»، «جمع‌آوری اطلاعات: روش‌های مشاهده‌ای»، «جمع‌آوری اطلاعات: سؤالیه و مصاحبه»، «جمع‌آوری اطلاعات: روش‌های پروژکتیو و روش‌های غیرمستقیم دیگر.»

کند و کاو

در

مسائل تربیتی ایران

از صمد بهرنگی

۱۳۲ صفحه - ۳۰ ریال

مجموعه مقالاتیست که قبلاً در هفته نامه‌های «بامشاد» و «سپاهان»، درباره مسائل مختلف تربیتی زمان حاضر منتشر شده است.

